

شامل برگزیده‌ای از مجله فرهنگ و هنر مسیحی

ژانویه ۲۰۲۵ - دی ۱۴۰۳ - شماره ۱۰۵

NO:105 JANUARY - 2025



ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می‌گردد



Happy
New Year
2025

www.smyrna-magazine.com

Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE
NUMBER: 105
January-2025

Copyright © 2025 by JBM
Presented By Jubal Band Ministries

2025

ارتباط با ما

www.smyrna-magazine.com
www.smyrnacollege.com
smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org
[@smyrna.jubal.church](https://www.facebook.com/smyrna.jubal.church)
 Smyrnachurch_jbm
 Smyrna_church_jbm
 Smyrna Church (JBM)
 Omid Sabooki
 (+1) 469 793 96 88
 (+1) 770 268 91 76
 (+90) 534 269 75 45
 Smyrna Church (JBM)

اگر از نسخه دیجیتالی استفاده می‌کنید روی آدرس‌ها کلیک کنید تا مستقیم وارد شوید.

سر دبیری
عیسی

مجله مسیحی اسمیرنا

دی-۱۴۰۳ / مجله شماره ۱۰۵

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
امید سبوکی

صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن
 طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا
 طراحی جلد: المیرا، امید
 ترجمه: مهسا، مینا، امید
 ویراستاری: تیم اسمیرنا

همیاران اسمیرنا

بهزاد، جواد، جیمز، یاشار، بهنام، زهرا، سمیه، فرناز، کاهو، مایا، مانده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم، مسعود، شمس، علی، ترابن، هلنا، محمدحسین، سارا، مهسا، حسین، ...

و کلیسای اسمیرنا در
ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا

«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی زبان می‌باشد.

مقالات، مطالب، دنوخته و شهادت‌های خود را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیات تحریریه مجله می‌باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت‌آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه‌های سیاسی باشد، معذورند. مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال باند می‌باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می‌باشد.

آنچه در این شماره می‌خوانیم:

سرمقاله

۶ تزیینات را جمع کن

۸ از گوشه و کنار جهان خبر

رسم شاگردی

۱۰ فروتنی و اقتدار

خانواده‌ای زیر صلیب

۱۲ زهرا

نقش و نگار

۱۶ نگاهی به تابلوها

نگاهی به سیخای جهان

۱۸ هزار واژه

شما می‌توانید برای دسترسی مستقیم به صفحه مورد نظر، روی آن کلیک کنید و برای بازگشت به صفحه فهرست نیز بر روی دکمه بازگشت کلیک کنید.



نگاهی به سیخای ایران

۲۰ برادرم خسرو

معرفی کتاب

۲۲ چون رود جاری باش

کلیسا در جفا

۲۴ سفری به سوی بخشش

سبک زندگی، زندگی سالم

۲۶ ورود نوزاد

تنور (آشپزی)

۲۸ سوپ یابلا

تاریخ سازان آسمانی

۳۰ اسقف گلرت

کانون شادی

۳۲ پسر محبوب

صفحه روز

۳۸ جوانی

من یک زن هستم

۴۰ نظم و یكدلی در خانواده

ارتش برای دعا

۴۴ چهار محال بختیاری

دلنوشته‌های دور و نزدیک

۴۶ نامه به پدر آسمانی

سرگرمی

۴۸ جدول

گفتان و موعظه

۵۰ ارتباط با ما

کالج اسمیرنا

۵۱ ارتباط با ما



سرمقاله

تزئینات را جمع کن!

روی میبل در اتاق کوچکم لم داده بودم و بر روی صفحه گوشی موبایلم عکس‌ها و پیچ‌های مختلف را یکی یکی نگاه می‌کردم. خبرها و موضوعات متفاوت، کلیپ‌های متنوع با زبان‌های مختلف. هنوز هم حجم وسیعی از عکس‌های کریسمس، جشن، مهمانی و تزئینات چند هفته قبل و سال جدید میلادی هست. توی صفحه موبایلم خیره بودم که با صدای مادرم به خود آمدم: «بهتر نیست دیگه درخت کریسمس و تزئینات رو جمع کنی؟ پاشو یکم انباری رو مرتب کن و وسایل رو بذار اونجا برای سال بعد.»

صفحه موبایل رو خاموش کردم و به طرف سالن رفتم. تزئینات و درخت کریسمس امسال واقعا بهتر و زیباتر از هر سال شده بود. کادوی پدربزرگ و مادربزرگ هم خیلی عالی و شوکه کننده بود. همون بازی کامپیوتری که می‌خواستم. هدیه عمو هم، همون کاپشن زردی که همیشه دوست داشتم؛ همه هدیه‌ها خوب بودن و عالی.

به طرف انباری رفتم تا برای جمع کردن تزئینات و درخت کریسمس چند جعبه با خودم بردارم. انباری پر بود از وسایل... بخاری قدیمی، صندوقچه رنگ پریده پدربزرگم و کمد چوبی قدیمی که لولاهاش شکسته و از ترس افتادن درب، روی پاهامون حتی نمی‌دونیم درونش چیه... جعبه‌های خالی کنار درب رو برداشتم و درحالی‌که زیر لب از این همه آت و آشغال توی انبار غرغر می‌کردم به طرف سالن برگشتم و رفتم سراغ جمع کردن تزئینات روی درخت.

دونه دونه گوی‌های رنگی و عروسک‌های روی درخت رو جمع و کاغذ پیچ کردم تا برای سال دیگه صدمه نخوره و نشکنه...

ریسه‌های سبز با چراغ‌های کوچک و خوشگل رو هم، از دور درخت باز کردم و توی یکی دیگه از جعبه‌ها گذاشتم، درخت رو که حالا خالی‌تر از همیشه بود به کناری هل دادم تا زیرش رو تمیز کنم... پشت درخت یه جعبه کادویی ساده بود. توی یک کاغذ ساده کاهی پیچیده شده بود و یک نخ کفنی ساده هم اون رو مثل روبان در بر گرفته بود. ولی با همه سادگیش حس خوبی بهم می‌داد... صورتم رو برگردوندم و از مادر پرسیدم: «یه بسته کادویی اینجا جا مونده. توی کاغذ کاهی پیچیده شده» مادر از توی آشپزخونه سرش رو بیرون آورد و گفت: «آره دیگه، اون رو پدرت فرستاده، همون اول شب بهت داده بودم ولی اینقدر سرت با کادوهای دیگه گرم شد که فکر کنم اینو یادت رفت باز کنی.» نگاهی به بسته کادویی کردم و زیر لب گفتم: «پدر فرستاده؟! یعنی هدیه پدرم رو یادم رفت، فراموش کردم!!!»

چند هفته گذشته و سال جدید هم شروع شده و همه این مدت هدیه پدر رو یادم رفته بود؟!...

بسته رو توی آغوش گرفتم و بوسیدم. کاش زودتر به یادش افتاده بودم. به آرومی طناب کفنی رو باز کردم و کاغذ کاهی رو کنار زدم. یک کتاب بود، کتابی با عکس یک ماهی روی جلد اون... کتاب رو باز کردم و شادی عجیبی تا عمق قلبم رو لمس کرد؛ وقتی دستخط پدرم رو دیدم. نوشته بود: «هدیه، راه بر شخص می‌گشاید و او را به محضر بزرگان می‌رساند. امثال باب ۱۸ آیه ۱۶» پسر، این هدیه تو را برای زیستن در پادشاهی خداوند و حضور او هدایت می‌کند. روز و شب در آن تأمل کن که در زندگی خود کامیاب خواهی شد و خوشبختی حقیقی را تجربه خواهی کرد. با همه عشق... پدرت»

امروز، در این سال تازه بیایم تازگی و حیات و آن هدیه حقیقی که در پس تمام آنچه انبارهای زندگیمان را پر کرده است، پنهان شده را به یاد آریم و در آنچه شایان ستایش است بیندیشیم. آمین



امیر سوبحانی

هدیه، راه بر شخص می‌گشاید و او را به محضر بزرگان می‌رساند امثال باب ۱۸ آیه ۱۶
پسر، این هدیه تو برای زیستن در پادشاهی خداوند و حضور او هدایت می‌کند. روز و شب در آن تأمل کن که در زندگی خود کامیاب خواهی شد و خوشبختی حقیقی را تجربه خواهی کرد با همه عشق...
پدرت



از گوشه و کنار جهان

خبر



سفر باور نکردنی و یافتن مسیح در زندگی «جنی نیزا»

سال‌های زیادی «جنی نیزا» فکر می‌کرد با خواندن کارت‌های تاروت با مردگان عزیزان خودش و یا مشتریان در ارتباط است و با آشنایی او با مسیح همه چیز برایش تغییر کرد. او با وجود اینکه در فرهنگ کاتولیک مسیحی بزرگ شده بود اما می‌گفت: «در خانه ما صحبت در مورد فعالیت‌ها و اتفاقات ماورالطبیعه که اغلب مردم آن را ارواح که در حقیقت شیاطین هستند، کاملاً پذیرفته شده بود. من اولین کارت تاروت را در ۱۳ سالگی ام خواندم و همان زمان مورد ظلم و تعدی ارواح شیطان قرار گرفتم و رویاهایی درباره اتفاقاتی می‌دیدم که در تاریخ نزدیک به حقیقت می‌پیوست.»

«به جای فرار کردن از ادامه این تمرین‌ها و تجربه‌ها بیشتر شیفته آن شدم و بعد از اولین تجربه خواندن فال تاروت در عمق بیشتری از آن فرو رفتم و این دقیقاً همان زمانی بود که من از آن دری که باز شده بود عبور کردم. بسیار کنجکاو آن شده بودم و شروع به پیگیری کردم و کاملاً وارد آن شدم، گویی وارد سوراخ لانه خرگوش در سرزمین عجایب بشوی؛ یعنی در چاله سیاهی! من کارت‌های تاروت خودم را داشتم، دائماً فال تاروت می‌گرفتم و به آن اعتیاد پیدا کرده بودم.» او واقعا فکر می‌کرد با توانایی‌های خود به مردم کمک می‌کند و این را در مورد مدیوم‌ها و پیشگوهای دیگر هم اعلام کرده بود.

او گفت: «این بخشی از ویرانی است که اتفاق می‌افتد. فکر می‌کنم این اولین خط فریب است... من همیشه فردی دلسوز بوده‌ام و این رسانه‌های پیشگویی، در بیشتر موارد، افرادی خوب و دلسوز هستند که واقعا می‌خواهند به دیگران کمک کنند. شیطان خود را به عنوان فرشته نور در می‌آورد و تو فکر می‌کنی که کار درستی انجام می‌دهی.» به عنوان یک پیشگو سابق، او معتقد بود که با مردگان ارتباط برقرار می‌کند، اما اکنون اذعان می‌کند که ارواحی که زمانی با آنها ارتباط برقرار می‌کرده شیاطینی بوده‌اند.

پیدا کردن عیسی در آشفتگی

در مورد سفر خود به دور از هر چیز پنهانی، نیزا گفت که در نهایت به ضعیف‌ترین حالت خود رسیده و متوجه شده که مسیح را صدا می‌زند. او گفت: «وقتی ۳۶ ساله بودم، برای اولین بار نزد عیسی فریاد زدم. من در ضعیف‌ترین حالت و پست‌ترین لحظات زندگی‌ام بودم، یکی از تاریک‌ترین لحظات... روح من، می‌دانست که عیسی را فریاد بزند. من به او نیاز داشتم.»

نیزا که معتقد است اگر چه در طول زندگی‌اش تحت ظلم و ستم قرار گرفته بود اما تسخیر نشده بود با تأمل در مورد همه چیزهایی که آشکار شد، به جای ارواحی که سال‌ها آنها را ستایش کرده بود، به مسیح روی آورد.

«من در تمام این سال‌ها یک فرد متوفی، یک راهنمای روح، یک فرشته یا کسی که فکر می‌کردم با او ارتباط برقرار می‌کنم را با فریاد صدا نزدیم. به سوی عیسی مسیح فریاد زدم و او واقعا ظاهر شد. انجیل همان چیزی است که انسان را نجات می‌دهد.»

او همچنین به کسانی که درباره اعمال غیبی و عصر جدید فکر می‌کنند و یا درگیر آنها شده‌اند هشدار داد: «مراقب خطرات این کار باشید.»



کمک به بیش از ۳۰۰ ساکن آسیب دیده از سیل مرگبار

بدون قدرت خداوند، این کمک میسر نبود. زمانیکه باران بسیار سنگین‌تر از حد معمول در شرق «کنتاکی» شروع به باریدن کرد، «برد استیونز» شبان کلیسای «Worship God» در مرکز شهرستان «کلی» گفت که او نمی‌ترسد. استیونز گفت: «زمانیکه شب برای استراحت کردن دراز کشیده بود به یاد می‌آورد که با خودش فکر می‌کرد در نهایت این فقط آب است.» با این حال، در کمال تعجب، روز بعد، پس از بیدار شدن استیونز متوجه می‌شود که باران همچنان به شدت شب گذشته در حال باریدن است و منجر به وقوع سیل ناگهانی شد. زمانیکه بارش باران در نهایت متوقف شد، استیونز متوجه شد که منابع درآمد صدها نفر به طور کامل ویران شده و بسیاری از ساکنان مصیبت دیده در موقعیت مواجهه با مرگ و زندگی قرار گرفته‌اند.

استیونز گفت: «بسیاری از ساکنان احساس کردند که تمام زندگیشان به سرعت از جلوی چشمانشان گذشته، چرا که سیل جاری شده خانه، پل و جاده‌ها را ویران کرده و ساکنین را کشته و از آنجایی که در کنتاکی بزرگ شده‌ام، از زمان کودکی شاهد سیل‌های زیادی بوده‌ام ولی این باران به طرز عجیبی متفاوت بود، این چیزی بود که نمی‌توانستند از قبل برای آن آماده باشند.» در سراسر ایالت حدود ۳۸ نفر به دلیل سیلی که شروع شد و حدود یک هفته به طول انجامید، جان خود را از دست دادند. این سیل صدها خانه را ویران کرد و هزاران نفر را در چندین شهرستان در بخش شرقی از ایالت آواره کرد. زمانیکه شبان متوجه میزان خسارت و ویرانی حاصل از باران شد، بلافاصله در اعماق قلبش دعوت خداوند را برای اینکه وارد عمل شود احساس می‌کند-که خود را وقف کمک به جوامع آسیب دیده کند و «دست و پای عیسی مسیح باشد»، او به سراغ صفحات اجتماعی رفت و چندین ویدئو زنده را در صفحه «فیس بوک» خود با دنبال کنندگانش به اشتراک گذاشت که عمق فاجعه و ویرانی ناشی از سیل را به بینندگان



نشان می‌داد و به بینندگان اطلاع داد که برای کمک رسانی، به کمک و بودجه‌های آنها نیاز دارد. استیونز گفت پس از آن شروع به دریافت کمک‌های مالی از طرف اهداکنندگان «سخت‌مند» از سراسر ایالت می‌کند که به او این امکان را داد تا به بیش از ۳۰۰ ساکن کنتاکی که به طور مستقیم تحت تاثیر این سیل قرار گرفته بودند، کمک کند.

او علاوه بر رساندن آب و غذا به افراد نیازمند، شروع به بازسازی زیر ساخت‌ها و پل‌ها می‌کند. استیونز گفت: «من به چشم ویرانی‌ها را دیدم و افرادی را پیدا کردم که در این ویرانه‌ها گیر کرده بودند و نمی‌توانستند از آنجا خارج شوند. نیازهای مردم هر روز تغییر می‌کرد. افراد بسیاری از آنچه ما پیش‌بینی کرده بودیم به کمک نیاز داشتند، ولی خداوند به نحوی راهی جلوی پای ما قرار داد.» استیونز توضیح داد: «یکی از سخت‌ترین چیزهایی که دیدم این بود که بسیاری از مردم همه چیزشان را از دست داده بودند. وقتی به خانه‌هایشان برگشتند دیدند که همه چیزشان ویران شده و به شکل توده‌ای در حیاط خانه‌هایشان انبار شده و منتظر کامیون حمل زباله هستند تا به دور انداخته شوند. درک این موضوع به دلیل عمق فاجعه ایجاد شده باورکردنی نیست.» او نمی‌تواند تعداد دفعاتی که این جمله را از ساکنین شنیده بشمارد «فکر می‌کردم که ما می‌میریم.» وی توضیح داد: «متوجه شدم که اینکار برای بسیاری از مردم مفید بوده که من حرفی نزنم و فقط اجازه بدهم آنها صحبت کنند و تجربیاتشان را با ما در میان بگذارند. این که بتوانند با کسی صحبت کنند منجر به تسکین آنها می‌شود و متوجه می‌شوی که اضطراب آنها با گفتن چیزی که نمی‌توانستند درباره آن صحبت کنند، از بین می‌رود. بنابراین ما فقط یک گوش شنوا برای آنها بودیم و در مواقع دیگر ما را برای دعا و مشاوره فرا می‌خوانند و ما هر چه در توان داریم برای کمک و تشویق آنها انجام می‌دهیم.»

استیونز گفت: «بدون قدرت خداوند هیچ راه ممکن وجود نداشت که بتوانم از نظر ذهنی، عاطفی و جسمی به کاری که انجام می‌دهم ادامه دهم، دیدن مردمی که با مشکلات طاقت فرسا دست و پنجه نرم می‌کنند برای هر کسی بسیار سخت است. صادقانه می‌گویم که خداوند من را قویتر کرده و باعث شده که بتوانم بسیار فراتر و بیشتر از چیزی که فکرش را می‌کردم، انجام دهم.»





دروود بر خوانندگان و همراهان ماهنامه اسمیرنا. لغات بسیاری در طی گذر سالها و در این عصر، درک و مفهوم خود را از دست داده‌اند و معانی آنها گویی دستخوش تغییر گشته است. به طور مثال در سال‌های گذشته «سیاستمدار» به کسی گفته می‌شد که فن و روش اداره و مدیریت جمعی را دارا بود. لغتی بود که برای بزرگمردان استفاده می‌شد و نشان دهنده رشد و قدرت اداره اجتماع و تصمیم‌گیری‌های جمعی بود. اما در طی سال‌ها، شاید به دلیل مشکلات بزرگی که سیاستمداران و دولتمردان در دنیا داشته‌اند این واژه معنای خود را از دست داده است و شخصی را سیاستمدار می‌نامیم که با زیرکی، دروغ و ریا برای پیشبرد هدف‌های خود عمل می‌کند و به عبارتی این واژه اکنون به طور منفی برای اشخاص کاربرد دارد.

مسئله و شکاف فرهنگی بزرگی نیز در طول سال‌ها ما بین مفهوم و درک لغات در کلام خداوند و آنچه در دنیا حاکم است به وجود آمده و برای داشتن درک درست و صحیح آن باید الگو و رهبری به نام مسیح را کشف کرد تا بتوانیم اعمال و رفتارمان را بر مبنای زندگی در هویت مسیحی بنا کنیم، قدم برداریم و در آن رشد داشته باشیم.

«فروتنی»، لغتی که گویی در دنیای ما به شیوه‌ای جلوه می‌کند که یک فرد فروتن باید تسلیم هر چیزی باشد و هیچ واکنشی در مقابل مسائل نداشته باشد. «اقتدار»، لغت دیگری در کلام است که نیز باید آن را دریابیم. اگر مفهوم فروتنی و اقتدار را در کنار هم قرار دهیم و آنها را با هم داشته باشیم معنا و شناخت این واژگان راحت‌تر خواهد بود. فردی که تسلیم همه چیز است نمی‌تواند در اقتدار عمل کند، پس در نمای اول این واژه‌ها در تضاد با هم هستند چون معنی آنها را درک نکرده‌ایم. برای شناخت مفاهیم **اقتدار و فروتنی**، نگاهی به یکی از شخصیت‌های کتاب مقدس می‌اندازیم و به طور کلی او و شخصیتش را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

پولس رسول، رهبری مقتدر، شخصی که نام او از آشناترین و شناخته شده‌ترین افراد در کتاب مقدس است. مسیح او را ملاقات کرد و بعد از این دیدار و شفا، پولس همواره در خدمت



فروتنی و اقتدار

خداوند قدم برمی‌داشت. او از یک طرف از اموال، قدرت، مقام و ریاستی که به عنوان یک افسر رومی داشت، و از طرفی دیگر از مقام و جایگاهی که به عنوان یک یهودی پر غیرت و شاگرد بزرگان دین، دست کشید و ترجیح داد در سیدی فارغ از تمامی آنها با عیسی باشد، تا اینکه بدون عیسی و در آن دارایی‌ها، او تمام زندگی خود را وقف خدمت به کلیساها و بشارت انجیل به امت‌ها کرد. پولس حتی در زندان، تبعید و در بند و اسارت نیز به رسالت خود با قدرت، قوت و ایمان ادامه داد.

با نگاهی کلی به سیر این روند در پولس رسول قدم مهمی در شناخت **فروتنی و اقتدار** خواهیم برداشت. بیایید کمی بر روی آن تأمل کنید.

پولس که نویسنده رسالات و نامه‌های بسیاری در کلام است، در رساله به فیلیپیان خود را در همان ابتدای نامه «خادم مسیح» معرفی می‌کند و این واژه نه فقط یک لغت بلکه در عملکرد پولس، به یک رفتار، باور و ایمان مبدل شده است. او باور داشت که خادم مسیح است و برای آن خوانده شده. همانگونه که استادش پای شاگردان را شست و به همه مردم محبت و عشق را نثار کرد، او نیز باید مانند استادش عمل نماید. او در پی قدم‌های عیسی حرکت کرده و دیگران را هم به این امر تشویق می‌کند تا رهبری خداوند را در زندگی‌هایشان پذیرفته و زیر اقتدار او عمل کنند.

او با آرامش و قلبی سرشار از شادی حتی زمانی که در بند اسارت است، دیگران را به حضور خدا می‌برد و با یادآوری هر یک از کلیساها شکرگزاری خود را به خدا اعلام می‌کند و به ترغیب و تشویق ایمانداران به مسیح می‌پردازد تا به کمال برسند. او با همه محبتش به مسیح مشتاق دیگران است و دوستشان دارد.

پولس قدرتی که به واسطه دریافت نجات در مسیح و تبدیلی که در او انجام شده است را می‌شناسد و به آن ایمان دارد، ایمانی زنده و استوار که این قدمی مهم در شناخت اقتدار و فروتنی می‌باشد.

او نفع خود را نمی‌جوید و حتی به قیمت زندان‌ها و دریند شدن‌ها سعی دارد دیگران را در مسیح رشد دهد و بنا کند. او از کار مسیح در شاگردان و دیگران شادمان است و آنها را تشویق می‌کند تا در مسیح به کمال برسند.

او خدا را شاهد می‌گیرد که با همه

محبتش به مسیح مشتاق دیگران است و دوستشان دارد. **پولس رهبری است که با اقتدار هدفش را دنبال می‌کند و آن هدف پیشرفت بشارت انجیل و گسترش ملکوت خداوند است.**

او با فروتنی خود را نیازمند مسیح می‌داند. او حتی کشمکش‌های خود را با شاگردانش در میان می‌گذارد و از سوپر قهرمان جلوه دادن خود دوری می‌کند و این اوج فروتنی در کلام است.

در رساله فیلیپیان «باب دوم» دیگران را نیز به فروتنی فرا می‌خواند. او از شاگردانش در «باب ۳ آیه ۲» می‌خواهد که از عده‌ای دوری کنند، چون بذره‌های بد در درون آنها کاشته خواهد شد و آنها را از خدمت به مسیح و شناخت دعوتشان دور خواهند کرد. این نیز اقتدار او را نمایان می‌سازد.

در «باب ۳ آیه ۱۲» پس از تمام این روند این طور عنوان می‌کند که «من نیز کامل نیستم و به کمال نرسیدم، بالاتر از دیگران نیستم و سخنانم از غرور و یا خودبینی نیست» و این نیز فروتنی او را جلوه‌گر است، ولی عنوان می‌کند که آنچه در عقب است را فراموش و چشمان خود را به ماموریت بزرگی که در پیش رو دارد، دوخته است و در آن گام برمی‌دارد و اعلام می‌کند همه «بالغین» در مسیح اینطور ببینند و عمل کنند.

پولس می‌داند که نجات از صلیب مسیح آغاز شد اما رساندن پیام این نجات بر عهده او و وظیفه و ماموریتی است که مسیح او را بدان فراخوانده است و در این راه با درک نیاز مداومش به پر شدن از خداوند، در مسیر خواست و اراده و برنامه‌های او ادامه می‌دهد.

آمین که در فروتنی و اقتدار مسیح رفتار کنیم و در او بالغ شویم، تا رهبرانی باشیم که در مسیر زندگی با روش مسیح و عمل به کلام خداوند در ایمان رشد کنیم.



امیر سوبکراری





به مادر خود گفت: «بانو، دینک
پسرت». سپس به آن شاگرد گفت:
«دینک مادرت».
هن آن ساعت، آن شاگرد،
هو رو به خانه خود برد.
یوسه ۱۹: ۲۶ - ۲۷

خانواده‌ای زیر صلیب

«هان، اکنون من کاری تازه می‌کنم: هم‌اکنون در حال پدید آمدن است؛ آیا آن را تشخیص نمی‌دهید؟ من در بیابان راهی پدید می‌آورم، و در برهوت نهرها جاری می‌سازم. وحوش صحرا مرا حرمت خواهند داشت، حتی شغالان و شترمرغان، زیرا که در بیابان آب جاری می‌کنم و در برهوت نهرها روان می‌سازم، تا قوم برگزیده خویش را سیراب کنم، قومی را که برای خود سرشتم تا ستایش مرا بیان دارند.»
اشعیا باب ۴۳ آیه ۱۹ تا ۲۱

سلام و درود به همه عزیزان و همینطور جویندگان روی خداوند. امروز با خواهری عزیز به گفتگو نشستیم تا از کاری که خداوند در زندگی ایشان شروع کرد بشنویم و یادآوری باشد بر اینکه خدا همین قدر تشنه ماست تا قلبمان را برای او باز کنیم تا آمده و در ما که ساخته دست خودش هستیم ساکن بشود.
خواهر جان لطفاً خودتون رو برای خوانندگان مجله معرفی کنید.

درود بر شما. من زهرا هستم.

آغاز سال جدید رو تبریک می‌گیم، شما هم در همین راستا با خوانندگان صحبتی دارید.

سال نو میلادی رو به همه شما و خوانندگان مجله اسمیرنا تبریک می‌گم و برای شما آرامش خداوند رو می‌طلبم. آمین سالی پر از برکت و سلامتی رو در خداوند آغاز کنید.

از خودتون به ما بگید، چند ساله به مسیح ایمان آوردید و چند ساله بودید که این اتفاق عالی افتاد؟

الان ده ساله که به عیسی مسیح که قدرت عظیم خداست ایمان آوردم ولی هفت سال قبل از اون با کتاب‌هایی از «کاترین پاندر» آشنا شدم که متوجه شدم نویسنده آن یکی از واعظین و شبانان بوده است و به قدری جذب این کتاب‌ها شدم که بعد از مدتی کتابخانه کوچکم پر شد از این کتاب‌ها و مشتاقانه می‌خوندم و تمرین می‌کردم. الان من شصت و پنج سالمه و پنجاه و هفت سالم بود که ایمان آوردم. از هجده سالگی عاشق مسیح و محبتش بودم اما شناختی روی او نداشتم و ما طبق سنت خانوادگی جلو می‌رفتیم.

امروز در مسیح چه کار می‌کنید؟

همیشه دلم می‌خواسته خداوند بگه هدف و نقشه‌اش از به دنیا آوردن من چه بوده؟ چون خودم به دنیا اومدم رو بی‌فایده می‌دیدم اما از نوجوانی برای خدا صحبت می‌کردم و می‌نوشتم، الان هم وقتی با خداوند به خلوت میرم، می‌نویسم و اونها رو نگهداری می‌کنم. بعد در مجله اسمیرنا خدمت می‌کنم و در قسمت سبک زندگی به همراه عزیزان در مشارکت تحقیق کرده و می‌نویسم تا کهنگی‌ها رو دور بریزم و امروز در خداوند سبکی تازه بنا کنیم؛ در آرامش و زیر نور تابان خداوند در مسیر راه و راستی حرکت کنیم.

چه فرقی بین زندگی حال در مسیح و گذشته در مذهب دارید؟

اصلاً قابل مقایسه نیست. در ضمن این سوال رو باید از اقوام، خواهر، برادرانم و دوستانم پرسید چون اونها هستند که تفاوت من را با بعد از ایمانم دیدند. تفاوت شب و روز. من و همسر در طی گذشت این سال‌ها شاهد اتفاقات عجیب و غریب تاریخی بودیم و به همراه فرزندانمون زمان‌های سخت و پر از مشکلات را گذرانیدیم و طبیعتاً آرامش و امید از ما گرفته شد، روح ما خسته و افسرده شده بود مثل گلی که آب بهش نرسه همه پژمرده شدیم. امیدی نبود، مشکلات زندگی و جنگ جسمانی ما برای گذران زندگی در دنیا ما رو جنگنده یا جنگجو، پرخاشگر، ناآرام و پراسترس ساخته بود. اشتهاهای ما برای چشم و هم‌چشمی‌ها، قضاوت‌ها، حسادت مال دنیا و غیره چشم‌های ما رو کور کرده بود و از صبح تا شب من و همسر می‌دویدیم و با حساب کتاب‌های زمینی می‌تاختیم ولی به هیچ‌جا نرسیدیم. هر بلایی بر سر ما آمد، بر سر ما که همچون فرعون زمانه بر زندگی خودمون حکومت می‌کردیم تا اینکه خداوند صدای ناله ما رو شنید، عجز ما رو

دید؛ ناامیدی و بی‌پناهی همه وجودمون رو گرفته بود. دعا می‌کردم خدایا میشه بگی هدف از به دنیا آوردن من چی بود؟ این همه زحمت می‌کشیم ولی به هیچ‌جا نمی‌رسیم. هر نوع بلایی رو تجربه کردیم. چرا؟ چرا؟ چرا؟ انگار خدا دور بود و اصلاً ما رو نمی‌شنید و نمی‌دید. اما... یک روز بعد از مدت‌ها که از نظر روحی به یک مشکل بزرگ برخورده و ناامید و افسرده از همه چیز بودم کتاب «چشم دل بگشا» و «از دولت عشق» اثر کاترین پاندر توسط خانومی که تا به حال ندیده بودمش به دستم رسید، ایشون در محیط کار با دختر بزرگم که هجده سال داشت آشنا بود. دخترم از حال و روز من با ایشون صحبت می‌کنه و میگه: «مادر من مشکل روحی داره، افسرده است قرص‌های قوی می‌خوره و همیشه خواب هست». ایشون کتاب‌ها رو میده به دخترم و ایشون هم به دست من می‌رسونه. اول به خواندن تمایلی نداشتم ولی با اومدن این کتاب‌ها انگار کسی مدام توی گوشم زمزمه می‌کرد «بلندشو، کسی به تو کمک نمی‌کنه بلندشو، داروها رو بذار کنار و از این شرایط بلندشو و روی پای خودت بایست، حرکت کن». چند روز در همین فکر بودم تا اینکه یک روز تصمیم گرفتم و به خودم گفتم: «این نمیشه بلندشو!!» و حرکت آغاز شد؛ ابتدا تمام قرص‌ها رو دور ریختم، کم ترس نداشتم بدون اتکا به اونها، از خدا خواستم کمک کنه و بعد نظمی به زندگی دادم و کم‌کم کتاب‌ها رو خوندم، به مرور تمرین کردم و با درون خودم صحبت می‌کردم. توی آینه با خودم حرف می‌زدم، شکرگزاری برای همه چیز رو شروع کردم، برای داشته‌هام و نداشته‌هام با کلام مسیح و آیه‌هایی که خانم کاترین تفسیر کرده بودند، زندگی دنیوی‌ام تغییر کرد اما نه به صورت کامل بعد از مدت‌ها کتاب مقدس به صورتی معجزه‌آسا از طریق دختر مجردی که روبروی آپارتمان ما بود به دستم رسید. ابتدا چیزی درک نمی‌کردم و نمی‌فهمیدم. در سفری به ترکیه، انجیل بشارتی به دستم رسید. خواندم ولی درک نمی‌کردم.

اما طی تمام مشکلات، صدایی در گوشم زمزمه می‌کرد: «انترس من هستم.» دو دانشجو



برای تحقیق و دادن تر توسط دخترم از من انجیل خواستند و من هم به اونها دادم اما نمی‌دانستم ممکن هست مشکل ساز باشد و بالاخره مجبور شدیم برای زندگی به ترکیه بیاییم و ناامید بودیم از اینکه بدون هم‌زبان و بدون آشنا در این کشور چه خواهیم کرد؟ چرا ما باید اینجا باشیم؟ حالا باید چه کنیم؟ گفتم: «خدایا کمک کن، به بن‌بست رسیدم. امیدی ندارم، خدایا نجاتمون بده از این شرایط» و به ناگاه در دل شب تاریک صدای زنگ تلفن نوری در دل ما روشن کرد، کسی که نه ما او را دیده و نه شناخته بودیم و نه او ما را. شبان مهربانی که با تمامی قلب خود که پر از محبت خداوند بود، مسیر ما رو روشن کرد. از همین جا با صدای زنگ تلفن زندگی تغییر کرد، راه تغییر کرد. محبت او که از محبت خداوند سرچشمه





گرفته بود مثل نه‌ری روان در قلب ما جاری شد و به همراه آن آرامش، امنیت و برکات خداوند شروع به باریدن بر ما کرد. با تعالیم شبان و با گوش دل و جان سپردن به کلام خداوند از زبان او باورهای ما تغییر کرد و امروز ایمان داریم که تنها راه نجات در مسیح است. تمام ترس‌ها، نگرانی‌ها، استرس‌ها شفا گرفت، مردگی‌ها تبدیل به قیام شد و واقعا هر لحظه به خودم می‌گم ای کاش از بچگی، از اجدادم در مسیح بودند تا با حقیقت، راستی، با عشق و محبت او بزرگ می‌شدیم. اما باز هم دیر نیست. خدا رو شکر برای فرصت‌های خداوند، برای کارهای عظیمش.



اهمیت ما انسان‌ها چقدر در ورود نجات خدا به زندگی همدیگر مهم هست. در صحبت های شما تاثیر افراد به وضوح دیده میشه. اینطور نیست؟

می‌دانیم که خداوند برای اهدافش و برای نقشه‌هاش بدون اینکه ما بفهمیم آدم‌هایی رو سر راه ما قرار میده تا کنار اونها در اون نقشه سهم خودمون رو داشته باشیم و من این را در تعالیم عیسی مسیح و در شاگردی او درک کردم. ایمان دارم که فیض خدا بود که بر من و خانواده‌ام جاری شد تا اون کتاب‌ها به دستم برسه و مرد خدا هم کنار ما قرار بگیره ایمان دارم نقشه خدا بوده برای انجام نقشه‌هاش و من از تمامی قلبم خوشحالم برای این انتخاب که بتونم پشت عیسی مسیح حرکت کنم و نه به لیاقتم که به فیض او، به رحمت، بخشش و محبت او این اتفاق افتاد و امیدوارم قوت او با من باشه تا بتونم در نقشه‌اش که اعلام پادشاهی خداوند و نجات جان‌ها است، قدم بردارم. در ضمن من محبت از جنس خدا رو قبلا از هیچ آدمی ندیده بودم، بدون چشم‌داشت فقط برای جلال نام خدا بود.

شما بعد از این قضایا چه تصمیمی گرفتید؟

کمک‌های مرد خدا «شبان کلیسا» به جایی ما را رساند که حتی خانه هم برای ما اجاره کرد و کسانی را کنار ما قرار داد که لوازم تهیه کردیم به کمک اونها و خیلی زود صاحب‌خونه و لوازم و اینترنت و تمامی چیزهایی که برای زندگی لازم بود شدیم، بعد آمدند خونه ما رو تقدیس کردن و آرامش و برکت برای خانه از خداوند طلبیدند و در روزهای بعدی ما به کلیسا رفتیم؛ مدت سه سال و نیم کنار ایشون تعلیم گرفتیم، چشم‌های ما که کور بود بینا شد، بینا به اهداف خدا، به کار خدا، به عشق خدا و تازه فهمیدیم که خدا ما رو چرا به این دنیا آورده و هدف از این خلقت چی بوده. تازه فهمیدم چقدر زیباست بدون واسطه به حضور خدا رفتن و با روح با او در ارتباط بودن، با تمام قلب، با تمام فکر، با تمام جان و تصمیم گرفتیم در این

مسیر بمانیم در این راهی که مسیح به ما نشان میده و وقتی گفت: «بیا و ببین» گفتیم: «لیک!!»

چطور خدمت می‌کنید و آرزوی قلبیتون چی هست در خدا؟

آرزوی قلبیم برپا شدن کلیسا اسمیرنا در کانادا است و قرار گرفتن دوباره خانواده کنار هم و اینکه از نوجوانی عاشق نوشتن بودم و همیشه دلنوشته‌هایی برای خداوند می‌نوشتم و با او صحبت می‌کردم، تعدادی از دفترچه‌ها هم هنوز دست پسر هم هست. البته اینجا هم دارم اما خدا روشکر مرد خدا، شبان مهربانم در قسمت مجله اسمیرنا سهمی از کار خدا رو هم به من دادند و بی‌نهایت خوشحالم. آرزوی خاصی ندارم فقط تمام قلبم از اینکه حضور خدا در زندگی‌م باشه آرامش می‌گیرم و برای این مسئله برام دعا کنید؛ نمی‌خوام لحظه‌ای از خدا دور باشم. اون دوست من، پدر من، همراه من و استاد من در این چند سال بود که مرد خدا منو با اون آشنا کرد و امروز نیازی به محبت زمینی ندارم، تنها او باشه کافیه! بدون محبت و رابطه با او من می‌میرم.

چقدر عالی ولی مطمئنم خیلی‌ها تشنه این محبت هستند و امروز ما باید انتقال دهنده آن باشیم. در این قسمت اگر شهادتی دارید با ما در میان بگذارید.

از زمانی که خداوند رو شناختم و دیدم دور نیست، زنده است، کنار منه و من تنها نیستم!! اتفاقاتی برای ما افتاد که امروز می‌فهمیم چه پازل زیبایی خداوند چیده بود و از همان روز اول ما حضور خدا رو داشتیم و تا امروز هم ادامه داره. نگران هیچ چیز نیستیم به خداوند ایمان داریم و باور داریم انقدر ما رو دوست داره که نه تنها تمام بار گناهان ما را بر دوش خود گرفته بلکه از تمام سختی‌ها ما رو عبور میده و کافیه که بسپاریم به او.



موسی از شما. مشتاقیم نظرتان را در مورد مجله اسمیرنا بشنویم.

در رابطه با مجله خداوند هم از بدو شروع کنار خانواده الهی بودیم و شاید باور نکنید به قدری خوشحال بودم که قراره مجله‌ای تولید بشه و به دست مردم برسه چون با این مجله پادشاهی حقیقی خدای زنده اعلام می‌شد، چون همه مردم با خدای زنده، با قدرت عظیم خدا و با کارهای غیرممکنی که توسط قدرت خداوند انجام می‌شد آشنا می‌شدند.

حرف آخر شما؟

اگر باور داریم خداوند قادر مطلق، حکمت مطلق و حضور مطلقه پس وجود عیسی مسیح رو به عنوان خدای جسم پوشیده زیر سوال نبریم، زیرا خداوند قادره که هر کاری انجام بده و عشق او برای انسان کامل شدن ما، برای پاک شدن روح ما، برای در کنار او بودن و با او رابطه داشتن، زیباترین دلیل برای جسم پوشیدنش بود. با عشق و محبت کنار همدیگر باشیم.

ممنون از این که وقتتون را در اختیار ما گذاشتید.

آمین همیشه در مسیر خدا بدرخشید.

دقیقا همینطور که شنیدیم و در آیه اول صفحه هم نوشتیم خدای قادر مطلق مشتاق جاری کردن نهر حیات به زندگیمان هست درب قلب‌های خود را باز کرده و منتظر او باشیم.

تا گفتگوی

دیگر در دستان

مسیح باشید.





این اثر در موزه «ریجکس» در شهر «آمستردام» قرار دارد.

دانیال در چاه شیران

این اثر برگرفته از داستان «دانیال باب» و باز هم اثری ماندگار از نقاش برجسته رامبراند می‌باشد.

دانیال در دربار شاه پارس، «کوروش» خدمت می‌کند و در آن زمان مردم فقط باید پادشاه را می‌پرستیدند، اما زمانی که دانیال پهوه خدای خود را پرستش می‌کند، با توطئه سربازان پادشاه روبرو می‌شود و پادشاه دستور می‌دهد او را به چاه شیران بیندازند ولی خداوند دهان شیران را بسته و دانیال به سلامت از چاه نجات می‌یابد، امروز ایمان داریم که با اطاعت از خداوند در هر مشکل و راهی او ما را از هر خطری خواهد رها کند.

دهان شیرانی که چنین درنده هستند بسته شود وقتی خدا را می‌طلبید. امروز چقدر نیاز داریم تا دهان خشم، دروغ، فقر، دشمنی و... که برای بلعیدن ما باز شده با ایستادگی و اعتماد ما به خدا و درک کار مسیح بر صلیب بسته شود. داستان دانیال که به حالت دعا و طلبیدن از خداوند است در این اثر به یاد آورنده کار عظیم خداوند در زندگی است و اگر از او بخواهیم، عمل خواهد کرد

دانیال و رویا

اثری که از کتاب «دانیال باب هشتم» برگرفته شده است، در این داستان خداوند از فرشته می‌خواهد دانیال را از معنی رویایی که دیده بود آگاه سازد و به او مکاشفه‌ای از آینده را یادآور شود. در این تابلو نور بر فرشته و حالت مکاشفه او برای دانیال تمرکز دارد و یادآور اهمیت مکاشفه و شناخت خداوند و راه‌های او می‌باشد. باشد که در این دنیای تاریک نور و روشنایی مکاشفه‌های او روشنگر افکارمان باشد تا راه‌های او را تشخیص دهیم و همواره خداوند را ستایش کنیم.



این اثر در موزه «استالین» در شهر «برلین» در معرض دید علاقمندان است.



درود به همه شما دوستداران هنر، با تبریک سال نو میلادی خوشحالیم که یکبار دیگر با هم هستیم تا گذری بر آثار «رامبراند هارمنزون وان راین» Rembrandt Harmensz. van Rijn مجسمه ساز و نقاش معروف و محبوب هلندی تبار داشته باشیم، نقاشی‌های او در ابتدا نسبتاً باروک بودند، اما بعدها او بیشتر بر روی نشان دادن عمق احساسات در چهره‌ها فکوت کرد.



عیسی و زن زناکار

این اثر زیبایی که مشاهده می‌کنیم توسط هنرمند معروف و بنام، یعنی رامبراند، ترسیم شده است که در سال ۱۶۴۴ میلادی در ابعاد ۶۵ در ۸۴ سانتی متر با رنگ روغن روی بوم نقش بست که روایتی از «انجیل یوحنا باب ۸» را بیان می‌کند در آن زمان یهودیان زن زناکاری را برای محاکمه نزد عیسی می‌آوردند و از او می‌خواهند که طبق شریعت موسی، او را محکوم کند ولی عیسی به ایشان می‌گوید هر کس که گناه نکرده است اولین سنگ را به طرف زن پرتاب کند؛ سپس همگی آنها سنگ‌ها را به زمین انداخته و آنجا را ترک می‌کنند، مسیح نیز آن زن را بخشیده و از او می‌خواهد تا دیگر گناه نکند.



نگاه بسته در میان مذهب‌یون است و اثری از نور در این معبد دیده نمی‌شود بلکه نور تابلو و مرکز انشعاب نور فقط بر روی عیسی است.

نکته قابل توجه در این باب دقیقا همینجاست که عیسی خودش را نور جهان معرفی می‌کند. نقاش با نوع ترسیم عیسی به عنوان بلندترین شخص تاکید بر، برتری رفتار او دارد. این تابلو به یاد ما می‌آورد که چه راحت ما هم دیگران را محاکمه و به دادگاه‌ها می‌کشانیم در صورتی که قاضی اصلی فقط خداست.

تمام دنیا آماده است تا ما را محکوم کرده و به سمت ما سنگ پرتاب کند و اما خداوند همیشه آماده است تا با آغوش باز ما را بپذیرد و تولد تازه بخشد، او ما را محکوم نمی‌کند بلکه نجات می‌بخشد. بله هر که به عیسی مسیح ایمان آورد زندگی تازه‌ای را در خدا خواهد داشت.

رامبراند با نشان دادن تمرکز همه بر روی زن زناکار، نگاه‌های تحقیرآمیز و پر از قضاوت مردم را به تصویر کشیده است. طول بلند این تابلو که نیمی بیشتر از آن را تاریکی قسمت بالای معبد فراگرفته نماد و نشان دهنده مذهب، قضاوت، تاریکی و





نگاهی به

سینمای جهان



شناسنامه فیلم

فیلم سینمایی «یک هزار واژه-A Thousand Words» به کارگردانی بریان رابینز در سال ۲۰۱۲ به اکران درآمد. در این فیلم که به سبک درام، کمدی ساخته شده «ادی مورفی» نیز به هنرمندی پرداخته است و بازیگران دیگری همچون کری واشنگتون، کلارک دوک، کلیف کارتیس و آلیسون جانی در آن به نقش آفرینی پرداخته‌اند.

خلاصه فیلم

جک مک کال (ادی مورفی) بازاریاب موفق و پُرحرف یک شرکت انتشاراتی می‌باشد که پس از برخورد با شخصی برای جذب چاپ کتابش درختی در وسط حیاط خانه‌اش به یکباره سبز می‌شود. جک به این موضوع پی می‌برد که با هر واژه‌ای که بیان می‌کند یک برگ از این درخت بر روی زمین می‌افتد و با تمام شدن برگ‌های درخت عمر وی به پایان می‌رسد. حال از برگ‌های این درخت ۱۰۰۰ عدد باقیمانده و هزار کلمه تا پایان عمر جک...

یک هزار واژه A THOUSAND WORDS



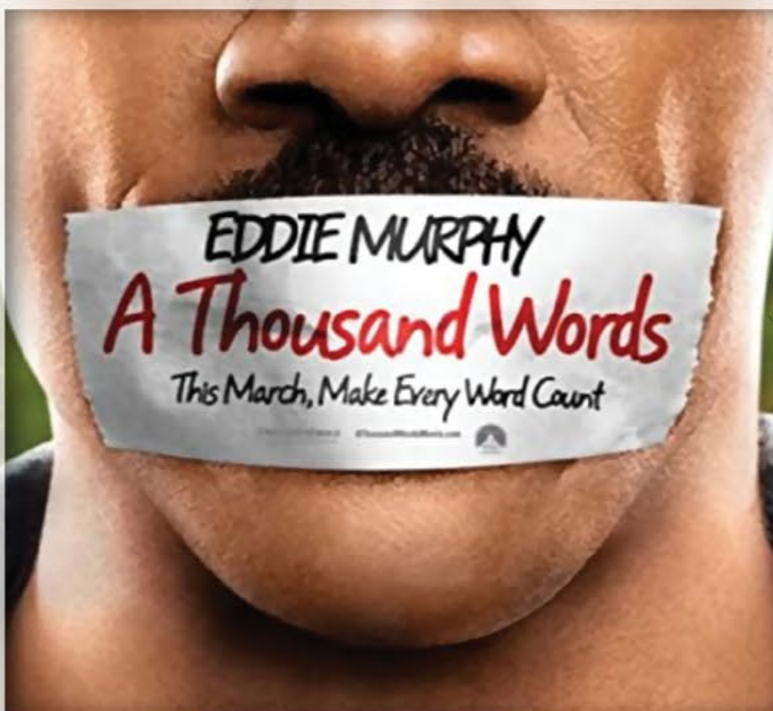
بررسی فیلم

جک در شغل و حرفه خود با چرب زبانی بسیار موفق عمل می‌کند، ولی این تنها به چرب زبانی و فن بیان وی محدود نمی‌شود بلکه وی از ترفندهای دیگری به مانند دروغ، تظاهر، تحقیر و اعمال خودخواهی برای پیشبرد اهداف خود استفاده کرده تا جایی که غرور وی چنان افزون گشته که اصطلاحاً خدا را بنده نیست و اعتمادش را چنان بر خود و روش‌های خود و چرب زبانی و پرحرفی بنا نهاده که گویی هیچ چیز جلودارش نیست. این مسئله سبب گشته که اطرافیان او نیز مانند همسر، مادر و همکاران وی نگاهی متفاوت به او داشته باشند و شخصیت او بر طبق رفتاری که دارد در ذهنشان به گونه‌ای ناخوشایند رقم بخورد. عمر انسان بسیار با ارزش تر از آن است که از آن تنها در جهت منافع شخصی آن هم بدون در نظر گرفتن منفعت دیگران استفاده کند.

و همینطور زبان ما؛ در کتاب یعقوب باب ۳ آیه ۸ آمده: «زبان شرارتی است سرکش و پر از زهر کشنده»، و انسان را دعوت به کنترل گرفتن و رام کردن زبان خود کرده است. جک در این فیلم عمر خود را با زبانی که دارد صرف دوری و نفرت پراکنی کرده و شخصیتی در اذهان دیگران از خود ساخته است که مردم تنها از او توقعات مالی و تنها پیشرفت

در کار و حرفه دارند، حتی همسر وی از داشته‌هایش ناراضی است و جک مورد علاقه خود را تنها در داشتن خانه و امکاناتی بیشتر می‌بیند و این ویروس کشنده‌ایست که پخش کننده آن خود جک بوده؛ اینجاست که در می‌یابیم ما چقدر به ماسک زدن نیاز داریم تا انتقال دهنده این ویروس نباشیم، ویروسی که به هر دلیلی در درون ما شکل گرفته و رخنه کرده است و مد نظر داشته باشیم که عمر ما کوتاه است و مانند برگ‌های درخت گذرا و هر لحظه ممکن است از بین برود. زمانی که به این موضوع پی‌بریم ارزش وقت و زمان‌هایی که داریم را درک خواهیم کرد؛ سپس می‌توانیم زمان‌های مشارکتی خود را صرف ثمرات نیکو کنیم؛ محبت، دوستی، مهربانی، فروتنی و خویشتنداری... آنگاه همانطور که جک آخرین کلمات خود را صرف بخشش و نیکویی کرد و پس از اعتراف قلبی وی به اشتباهاتش درخت عمر او مرد و دوباره متولد گردید و پر از برگ‌های سبز شد. آری با تولد در عیسی مسیح پر از تازگی و ثمرات نیکو خواهیم گردید و فرصتی دوباره... این بار زبان خود را برای دروغ و پرحرفی به کار خواهیم گرفت یا عمر و زبان خود را به خدا می‌سپاریم؟
خداوند، بر دهانم نگاهبان بگذار و بر در لبهایم دیدبانی کن. مزمور ۱۴۱

با دیدن این فیلم لحظات و احساسات متفاوتی را تجربه خواهید کرد، پس شما را به دیدن این فیلم زیبا در مشارکت دعوت می‌کنیم.





نگاهی به سینمای ایران



شناسنامه فیلم

فیلم سینمایی «برادرم خسرو» اثری زیبا از احسان بیگلری که در مقام اولین تجربه کارگردانی توانست نظر داوران جشنواره‌ها و هم تماشاچیان سینما را جلب کند.

بیگلری که قبلاً به عنوان نویسنده و دستیار کارگردان، تجربیات خوبی را در کنار کیومرث پوراحمد، اصغر فرهادی و جمشید حیدری داشته است در اولین تجربه کارگردانی خود ردپای زیبایی از تمام این کارگردانان خوب کشورمان را دنبال کرده است و توانسته است ثابت کند که شاگرد خوبی برای استادان خود بوده است.

بازیگری زیبای شهاب حسینی در کنار هنگامه قاضیانی، مهدی هاشمی و بیتا فرهی را نقطه اوجی در تاثیرگذاری این اثر می‌توان بشمار آورد.

خلاصه داستان

خسرو (شهاب حسینی) که دچار اختلالات روحی بوده است با خواهر خود زندگی می‌کند ولی مشکلات بوجود آمده شرایط را بطوری رقم می‌زند که برای مدت کوتاهی خسرو مجبور است با برادر خود (مهدی هاشمی) که یک دندانپزشک است و خانواده او زندگی کند. اما کنترل برادر خسرو و روش زندگی او خسرو را به مشکلات قبلی سوق می‌دهد و در پایان منجر به کما رفتن خسرو می‌شود و با به هوش آمدن خسرو زندگی او وارد دریچه‌ای ناشناخته می‌شود...

Directed by : Ehsan Biglari
My Brother KHOSRO
Produced by : Saeed Malekan

بررسی فیلم



همانطور که از تبلیغات و پوستر این فیلم نیز پیداست گویی قهرمان و تمرکز اصلی داستان خسرو و زندگی او است در صورتی که با نگاهی ساده به نام فیلم «برادرم خسرو» درمی‌یابیم که یکی از شخصیت‌هایی که برای نویسنده برجسته بوده است برادر خسرو است. حال با همین دید و زاویه می‌توان با در نظر گرفتن چند شخصیت از فیلم، نگاهی عمیق‌تر به آن داشت.

خسرو هنرمندی که در گذشته از بیماری روانی رنج می‌برده و حال در زندگی جدیدش و با ورود به منزل برادر خود سعی دارد تا شادی و لذت بردن از هر آنچه در زندگی است را با برادر و خانواده او سهیم شود. به برادرزاده خود، شایان، نواختن گیتار را می‌آموزد و سعی دارد تا او را تشویق کند تا از پیانو و هر آنچه در زندگی دارد با دید مثبت بنگرد و لذت ببرد. همسر برادر خود را به نظر دادن در مورد آثار خسرو تشویق می‌کند و به نوعی او را به لذت بردن حتی در تشویق دیگران سوق می‌دهد. او صبح زود سعی می‌کند روزی با شادی و طراوت و مثبت گرایی برای خود و دیگران ایجاد کند اما...

«ناصر» برادر خسرو در مقابل این زندگی جدید و روحیه مثبت گرایی دارای پوسته‌ای ضخیم است و با تمام توان خود می‌کوشد تا کنترل زندگی و قانون‌های درست و غلط خود را حاکم بر خانواده‌اش نگه دارد و این ترس از دست دادن قدرت و تغییر و شکستن پوسته ناصر او را تا به آنجا همراهی می‌کند که باعث به کما رفتن برادر خود و بازگشت عوارض بیماری روانی خسرو می‌شود...

اما خسرو در زندگی جدید خود و حتی تا به انتهای فیلم از قدرت بخشش و اعتراف برخوردار است. خسرو به راحتی به اشتباه خود اعتراف می‌کند و بخشش را می‌طلبد و از کرده خود پشیمان است ولی در مقابل ناصر به هیچ عنوان اشتباهات خود را نمی‌پذیرد و حتی سعی به مخفی کردن آنها دارد. اشتباهاتی که نسبت به همسر خود و شغل او مرتکب شده است و مخفی کاری در آن به وضوح به چشم می‌خورد. حتی با پنهان کردن سعی دارد اشتباه خود را به دیده خود کشی خسرو نشان دهد. آمین که در راستی یعنی عیسی مسیح قدم برداریم و در زیر نور او لکه‌ها و سیاهی‌ها نمایان گردد تا برای آنها اعتراف و توبه کنیم چرا که بخشش پدر برای ما مهیاست.

در پایان دیدن این فیلم زیبا را به شما علاقه‌مندان توصیه می‌کنیم. در نور خداوند ساکن باشید.
آمین



شهاب حسینی
Shahab Hosseini
هنگامه قاضیانی
Hengameh Ghaziani
ناصر هاشمی
Naser Hashemi
بیتا فرهی
Bita Farahi

باشد که جاده هر چقدر هم سخت باشد روحی که در ماست قوی‌تر از هر چیزی در جهان است، پس به روح‌القدس اجازه بدهیم تا عمل کند و تسلیم او باشیم. بلکه تنها به توان خودمان نمی‌توانیم، اما به پشتوانه قدرت خداوند قوی هستیم. بیایید با ذهن کوچکمان خداوند را محدود نکنیم.

وقتی که به قله رسیدیم شادی کنیم؛ رها باشیم و پرستش کنیم. مشکلات زیر پای ماست، ما از آنها با خداوند عبور کردیم. از ته دل آزادی را حس و چشم‌هایت را باز کن تا بادی که در قله می‌وزد غبار قلبت را ببرد، چه زیباست که آنچه قبلاً رویا بوده حالا جزئی از زندگی توست.

ما در خداوند پیروزیم و او خستگی‌های ما را بومی‌دارد، حال با قوت و لذتی که از پیروزی چشیدی به فکر باش، خدا برای هر روز تو نقشه جدیدی دارد، وارد نقشه‌های او بشو و مهمترین قسمت این است که داستانت را برای دیگران بگویی. بلکه... شهادت، کاری که دست در دست خداوند به ثمر رسیده را با دیگران در میان بگذار. بگذار دیگران تشویق شوند، آنها را تشویق کن تا شهادتی را که هدیه روح‌القدس است دریافت کنند و با کوه‌های خود روبرو شوند پائولو همچنین می‌نویسد آخرین آزمون تمامی تلاش‌های انسان برای رسیدن به رستگاری عشق است. پولس رسول نیز، در رساله به قرنتیان این‌طور می‌نویسد، سه چیز باقی می‌ماند، ایمان، امید، عشق... اما عشق برترین آنهاست.

از شما دعوت می‌کنیم تا این کتاب زیبا را که در غالب رمان نوشته شده است و مجموعه‌ای از قصه‌ها، عقاید و نظرات پائولو کولیبوست را به صورت کامل مطالعه کنید چرا که او مسیر نگاه آفریننده‌مان را با قلم بی‌نظیرش برای ما به تصویر می‌کشد شهادت و هدایت روح‌القدس با شما

به عنوان مثال حکایت «راهنمای کوهنوردی»؛ نویسنده، رویای ما و نقشه‌ای که خداوند برای انسان دارد را به کوهی تشبیه کرده است. کوهی را که می‌خواهی از آن بالا بروی انتخاب کن و تحت تاثیر حرف‌های دیگران قرار نگیر که می‌گویند فلان کوه بهتر و راحت‌تر است؛ زمان نزدیک شدن به کوه، آن را بشناس، کوه اغلب منظره‌ای دور دست است؛ زیبا، جالب و پر از چالش پس تمام راه‌ها و مسیرها را بررسی کن تا روزی به قله کوهت برسی. از تجربه دیگران استفاده کن چرا که به تو در مسیرت کمک می‌کند، خطرات را اگر از نزدیک بینی می‌توانی مهار کنی، وقتی در بالا رفتن از کوه رویاهایت را آغاز می‌کنی به اطراف توجه کن، البته که پرتگاه‌هایی در راه است اما اگر بدانی که پایت را کجا می‌گذاری و خطرات را تشخیص دهی می‌توانی مهارشان کنی. به بدنت احترام بگذار اگر تندتر بروی خسته می‌شوی و نیمه راه از پیشروی دست می‌کشی اگر هم آهسته بروی شب می‌رسد و گم می‌شوی، از چشم انداز استفاده کن.. از چشمه‌های خنک.. از میوه‌هایی که در راه می‌بینی و طبیعت تقدیمت کرده است، به روحت احترام بگذار و سواس هیچ کمکی در رسیدن به هدف نمی‌کند. چه زیبا این تصویر در ذهن‌های ما نقش می‌بندد..

بله خداوند برای تک‌تک ما نقشه دارد و انتخاب با ماست تا در نقشه خداوند باشیم و کلام خدا چراغ پاهای ما باشد یا نقشه‌های شریک را دنبال کنیم. او ما را دعوت می‌کند تا راه را بشناسیم، تحقیق کنیم، از تجربیات رهبر و کسی که آن راه را رفته بیاموزیم، چشم‌هایمان را باز کنیم و از مشورت روح‌القدس برخوردار شویم.

خطرات و راه‌های شریک را که می‌خواهد ما را از رسیدن به هدف باز دارد بشناسیم تا بتوانیم آن را مهار کنیم و با امید و ایمان و محبت ادامه دهیم. از مسیری که در آن هستیم لذت ببریم و بدانیم در راهی که می‌رویم تنها مقصود رسیدن به هدف نیست. در طول مسیر ما می‌توانیم به شناختی تازه دست یابیم.

به بدنمان احترام بگذاریم، جسم ما معبد خداوند است، به روح‌مان احترام بگذاریم. توجه‌مان به این



معرفی کتاب

نام کتاب: چون رود جاری باش

نام نویسنده: پائولو کولیبوست

موضوع: آرش مجازی

«چون رود جاری باش» همان‌طور که از اسم کتاب مشخص است نویسنده ما را دعوت می‌کند تا جاری به سمت منبع حیات باشیم. از آنچه در اطرافمان می‌گذرد برای زلال شدنمان استفاده کنیم و بر روی هر چیزی نایستیم. او ما را به جاری بودن دعوت می‌کند؛ شما چقدر در زندگیتان کنترل امور را در دست دارید؟ آیا همانند رود جاری هستید؟ آیا کنترل امور را به دست خداوند سپرده‌اید؟ آیا به سمت آن هدف و رویایی که خدا برایتان دارد در حرکت هستید؟ یا دنیا شما را مسدود کرده و چون برکه‌ای هستید که به دور از دریا در حال خشک شدن است و یا زمان شما را به مرداب تبدیل کرده است؟ هر چقدر سرسخت هستید مهم نیست، باران رحمت خدا از آسمان جاریست تا ما جاری بودن را انتخاب کنیم، چون رود جاری باش تشنگان را سیراب کن و از سفر لذت ببر.

از آنجا که بنا به شرایط موجود در ایران بسیاری از کتاب‌های مهم دنیا به روش و زاویه دیدی متفاوت به فارسی ترجمه و در دسترس قرار می‌گیرد ما به شما ترجمه آرش مجازی را پیشنهاد می‌دهیم و در این صفحه از مجله سعی بر این داریم تا نگاهی از دریچه حقیقت را به شما ارائه دهیم.

در واقع دنیا پر از عقاید، مکاتب و فرهنگ‌های متفاوت است و اما کلام خدا تنها منبع بی‌پایان از شناخت خداست. هر آنچه را که در زندگی با آن برخورد می‌کنید به زیر ذره‌بین کلام آورده و سپس در آن تأمل کنید. این کتاب حکایتی از افسانه‌ها، داستان‌ها و روایات است از دنیای اطراف و مجموعه‌ای از نظرات مختلف که همه پیامی پنهان در دل دارند «محبت کردن و عشق ورزیدن». در انتهای کتاب مجموعه اشعار پائولو را هم می‌توانید مطالعه کنید.

نویسنده در کتاب «چون رود جاری باش» حکایاتی از لحظاتی که پشت سر گذاشته و داستان‌هایی که شنیده و افکاری که در مراحل مختلف رودخانه زندگی‌اش طی کرده را با ما در میان می‌گذارد، این متون در مطبوعات مختلف دنیا منتشر شده سپس به درخواست خوانندگان به صورت مجموعه درآمده است. در ابتدا این کتاب با شرح حال و زندگینامه پائولو کولیبوست شروع می‌شود.

زندگی پر از فراز و نشیب و مجموعه‌ای از لحظات ناامیدی و امید است. فردی که در کودکی با رویای نویسنده شدن اولین جایزه ادبی‌اش را در مسابقه شعر مدرسه به دست آورد، اما والدین او برایش نقشه دیگری داشتند؛ او را مهندس می‌خواستند و آنچه را که مطابق خواسته‌هایشان نبود ناهنجاری روحی-روانی نامیدند، اما خداوند از تمام آنچه بر این کودک گذشت و از سختی‌ها و فشارهایی که پشت سر گذاشت نویسنده‌ای تاثیرگذار ساخت. آثار او نگاهی تازه به خوانندگان می‌داد، نگاهی به دور از تعصب، نگاهی تازه به جهان و آنچه درون آن است. او در تمام آثارش مردم را از آنچه آنها را در روزمرگی اسیر کرده است آگاه می‌سازد و تشویق می‌کند که به دنبال رویاهایشان باشند.

به دور از تعصب نسبت به همه چیز، آنچه را نیکوست بیابیم و مثل رود جاری باشیم، او به خواننده نظری را تحمیل نمی‌کند بلکه با دسترس قرار دادن حقیقت خواننده را تشویق می‌کند تا حقیقت را بیابد و این حقیقت است که ما را آزاد می‌کند.

حکایات این کتاب کوتاه اما پر محتوا، با پیام‌های بسیار زیبایی همراه است. شما را تشویق می‌کنیم از داستان‌های آموزنده این کتاب در مشارکت‌های خود استفاده کنید، با یکدیگر مشورت کنید و پیام آن را برای زندگی خودتان بیابید.



کلیسا در جفا

سفری به سوی

بخشش

عمانوئیل خاطرات دردناکی از دوران کودکی خود دارد. او هرگز نتوانسته بود ترس و احساس وحشتی را که در زمان دستگیری پدرش در ویتنام داشت، فراموش کند. پدر عمانوئیل که به ایمانداران در کلیسا درس می‌داد و برای آنها موعظه می‌کرد، در یکی از یکشنبه‌ها در برابر چشمان عمانوئیل کوچک به طرز وحشتناکی دستگیر شد.

پلیس پدر عمانوئیل را درحالی‌که عمانوئیل به پاهای پدرش چسبیده بود و گریه کنان و وحشت‌زده اشک می‌ریخت به بیرون کلیسا می‌کشاند و این خاطراتی بود که کودکی عمانوئیل را شکل می‌داد. او هرگز تنهایی و شرایطش را زمانی که پدرش در بند و زندان بود فراموش نکرده است.

او از خدمت پدرش متنفر شده بود و کار و خدمت او در کلیسا و بین ایمانداران را، دلیل دوری و عذاب خود می‌دانست و این نفرت حتی بعد از آزادی پدرش از زندان ادامه داشت.

هر بار که پدرش به دلیل کار و خدمت در کلیسا نمی‌توانست در مراسم مدرسه عمانوئیل شرکت کند عمانوئیل کوچک را به خشم می‌آورد و تنفرش رو به زیاد می‌رفت. او با عصبانیت به بالای درخت نارگیلی که در نزدیکی خانه بود می‌رفت و در مورد پدرش با خدای خود گلایه می‌کرد. اما وقتی در یازده سالگی پدرش برای سه سال به زندان انداخته شد خشم عمانوئیل چندین برابر شد.

خود او اینطور توضیح می‌دهد: «خشم من به قدری بود که حتی نمی‌خواستم برای ملاقات به زندان بروم و یا چهره پدرم را بار دیگر ببینم. برخلاف پدرم که شبان کلیسا بود و تعلیم می‌داد من رشد چندانی در کلام و ایمانم نداشتم و حتی در جلسات کلیسایی و تعلیمی شرکت نمی‌کردم و مشارکتی نداشتم چون همیشه از اینکه از من درخواست کنند چیزی بگویم و یا دعا کنم و نظرم را بدهم وحشت داشتم.»

در نوجوانی عمانوئیل تمام اوقات فراغتش را به ورزش و بلند کردن وزنه‌ها سپری می‌کرد تا بتواند اعتماد بنفسی را که به دنبالش بود در پس قدرت بازویش بیابد. اما بعد از گذشت سال‌ها و مسافرت‌های پی در پی برای مسابقات پرورش اندام و وزنه‌برداری و یافتن قدرت درونی خود، این بار زاویه جدیدی برای یافتن منبع و قدرت درونش پیدا کرد. او در سن نوزده سالگی بعد از گذراندن کلاس‌های تعلیمی در مدرسه جوانان مسیحی شهر هو-چی-مین به شهر خود بازگشت و به او به پیشنهاد شد به عنوان رهبر جوانان در کلیسا مشغول خدمت شود.

در ابتدا ترس‌های قدیمی‌اش باعث بوجود آمدن استرس و وحشت فراوان و مانع پذیرفتن این پیشنهاد شد، ولی با دعا توانست بر این استرس غلبه کند و با حس آرامش به وظیفه و خدمتی که به او سپرده شده بود وارد شد.

عمانوئیل ادامه می‌دهد: «این بار برخلاف گذشته که از کلیسا و مشارکت‌ها می‌گریختم به شدت مشتاق مشارکت با جوانان بودم و ترجیح می‌دادم بیشتر وقتم را در کلیسا و با آنها بگذرانم.»

دو سال بعد عمانوئیل با توجه به پیش زمینه‌اش در ورزش و بدنسازی در سفرهای بشارتی پدرش به جاهای خطرناک ویتنام به عنوان محافظ و مراقب با او همراه شد. او حتی به خاطر می‌آورد زمان‌هایی را که در جاده‌های کوهستانی و راه‌های خطرناک توسط دزدان و راهزنان تهدید شدند و چطور از دام این راهزنان و دزدان عبور کردند و به سلامت به مقصد خود رسیدند و محافظت خداوند با آنها بوده است.

او به مدت شش سال در این سفرها نه تنها پدر بلکه خداوند

را حس می‌کرد. او می‌گوید: «من در ابتدا اهمیت این خدمت را تشخیص نمی‌دادم چون هدفم انجام ماموریتم و محافظت و مراقبت از پدرم بود، اما خداوند در این سفرها به من مسیری را که در زندگی طی کردم نشان داد، حال می‌توانم از تجربیات آن در خدمتم بهره بگیرم. انگار تمام ورزش و راهی که رفته بودم برای این بود که امروز در خدمت خدا قرارش بدهم.»

پدر عمانوئیل که در حال حاضر بیش از شصت سال دارد به دلیل مشکلات جسمی و سلامتی در بیمارستان بستری است ولی همواره به گسترش ملکوت خداوند و رساندن مژده انجیل به دیگران می‌اندیشد. او از دکتر خود درخواست کرد تا بتواند در کلیسا شرکت کند و پیام خداوند را موعظه کند. او پس از موعظه دوباره در بیمارستان برای ادامه درمان بستری شد. این شوق و اشتیاق پدر به خدمت و مردم بر روی عمانوئیل تاثیر بسزایی داشت. **عمانوئیل می‌گوید: «من احساس می‌کنم خداوند اجازه می‌دهد تا هر روز پدرم ثمرات و میوه‌های خدمتش را ببیند و دعا می‌کنم تا اراده خداوند به انجام برسد.»**

عمانوئیل و خدمتش در حال حاضر تصویری از مسیر خدمتی پدرش را دنبال می‌کند. او مرتب به روستاهای اطراف می‌رود و خبر خوش و مژده انجیل را به آنها اعلام کرده و در میانشان پرستش می‌کند. عمانوئیل آنها را تشویق می‌کند تا از تعصبات مذهبی خود دوری کنند و مژده انجیل را در قلب خود بشنوند. سفرهای بشارتی و خدمتی او همانند پدرش ادامه دارد و روزها و هفته‌ها از خانواده خود دور است.

مسیحیت در ویتنام نیز مانند ایران برخلاف قوانین دولتی است و بشارت و اعلام این خبرخوش خارج از ساختمان کلیسا جرم محسوب می‌شود، ولی عمانوئیل همچنان در این کار

مثل پدرش پیشناز است و مشتاقانه آن را ادامه می‌دهد. برای چند سال حتی پلیس برای جلوگیری از این سفرهای بشارتی عمانوئیل از او خواست تا هر روز برای امضا و حضور در اداره پلیس حاضر شود تا مانعی برای این خدمتش باشد.

قسمتی از خدمت او برای کسانی بود که مانند خودش در کودکی رنج کشیده بودند. او می‌گوید: «حال می‌دانم که چطور و چرا پدر زندگی خود را قربانی و در این راه گذاشت. من در این راه دعوت و خواندگی را درک کردم و اینکه چطور باید مسیر را طی کرد و برای همین مشتاقانه این خدمت و راه و مسیری که پدرم پیمود را ادامه می‌دهم.»

وقتی عمانوئیل به این خدمت و این میراث به جا مانده از پدرش نگاه می‌کند شدت اشتیاقش برای ادامه خدمت در او فزونی می‌یابد، وی زندگی و وقت خود را برای آن گذاشته است. بسیاری از مردم از قبیله‌های مختلف و روستاهای اطراف قلب خود را به مسیح سپردند زیرا عمانوئیل و پدرش در این راه زندگی خود را وقف کردند و با وجود همه جفاها و سختی‌ها استوار ایستاده‌اند.

حال عمانوئیل نه تنها به خدمت پدر به عنوان ثمره نگاه می‌کند بلکه این ثمرات را در خود و خانواده‌اش می‌بیند و عنوان می‌کند که پدرش نام نیکو و خدمتی راستین را برایش به میراث گذاشته است.

عمانوئیل با لیخند می‌گوید: «پدرم برای ما پول، املاک و خانه به جا نگذاشت بلکه شهرت، آبرو، قلبی پر از محبت و راستی؛ زیرا به هر جایی که می‌رویم مردم آن دیار او را می‌شناسند، دوست دارند و به او احترام می‌گذارند. او نمونه و الگوی خوبی برای پیروی کردن مسیح است.»

برگرفته شده از مجله ندای شهیدا



سبک زندگی

زندگی سالم



ورود نوزاد و تغییر سبک زندگی

زندگی هر روز و هر ثانیه برای شروع تازه به ما فرصت می‌دهد تا در کنار فراز و نشیب‌هایش از آن لذت ببریم، درست مثل کودک تازه متولد شده که پر از حس حیات و تازگی است که زندگی‌مان را دستخوش تغییر، تحولات تازه، هیجان انگیز و گاهی چالش برانگیز خواهد کرد. در این شماره به همراه هم به سبک زندگی در هنگام ورود نوزاد خواهیم پرداخت. ورود یک عضو کوچک و دوست داشتنی، طفلی با پوستی لطیف، با عطر و بویی خاص که هدیه خداوند است رویداد مهم و مسرت بخشی است که به همراه خود شادی به خانواده می‌بخشد، اما ورود نوزاد برای زندگی مادر و پدر وظایف و مسئولیت‌های فراوانی را نیز با خود به همراه می‌آورد. نیاز هست والدین تدارکاتی را همچون پوشاک، لباس، اتاق خواب، برنامه زایمان برای ورود نوزاد ببینند و البته خود را برای تغییراتی که در راه است نیز آماده کنند.

در این آمادگی مادر نقش مهمی بر عهده دارد. جنین در رحم مادر تحت تاثیر تمامی حالت‌های روحی و فیزیکی اوست بنابراین مادر نیاز به مراقبت و توجه خاص دارد. از معاینه‌های پزشکی، آزمایش‌ها، سونوگرافی و غربالگری‌ها گرفته تا



آموزش‌های دوران بارداری، شیردهی و آگاه بودن نسبت به شرایطی که هم از لحاظ جسمی، تغییرات هورمونی و وزنی و هم به لحاظ روحی و روانی به صورت طبیعی تغییر خواهند کرد.

پدران هم در کنار مادران وظایفی دارند که باید خود را برای آن آماده کنند. این وظایف قبل از تولد فرزند آغاز می‌شود و در تمامی زندگی ادامه خواهد داشت. پدر سر خانواده است و با محبت به همسرش و مشارکت در رفع نیازها با او همراه است. همسفری که با عشق در این مسیر اعضای خانواده را همراهی می‌کند. در دوران بارداری همسر، نقش پدر در حال شکل گرفتن است. نقشی که باید برای آن شکرگزاری کرد و حکمت لازم را از خداوند دریافت نمود و شروع کرد به یادگیری‌ها در زمینه مراقبت از همسر و نوزاد. پدر خانواده می‌تواند در هنگام شیر دادن، تعویض پوشاک و لباس کودک کمک کننده باشد و یا خواباندن و لالایی خواندن، حمام دادن کودک و بازی کردن با او؛ همچنین برای آماده کردن غذای مورد نیاز همسر، همراه باشد.

مادران پس از زایمان به دلیل تغییرات هورمونی، دردها، مشکلات بارداری، استرس و تحمل سختی‌های زایمان بسیار حساس و شکننده می‌شوند و نیاز به مراقبت و حمایت عاطفی بیشتری دارند.

والدین هر دو نیاز هست برای امانتی که خدا به آنها سپرده با هم همراه و در هر مورد با هم مشورت کنند و رابطه خود را بیشتر از پیش تقویت نمایند و از خود گذشتگی را تمرین کنند. نقش و وظیفه والدین در آموزش و پرورش نوزاد بسیار مهم و اساسی است، زیرا ارتباط نوزاد با دنیای بیرون از طریق نگاه و آغوش خانواده شکل می‌گیرد؛ به همین جهت والدین می‌بایست بکوشند تا در سلامتی کامل روحی و جسمی قرار گیرد تا بتوانند فرزند سالم را پرورش دهند. نیاز هست تا سطح آگاهی خود را نسبت به رفتار با کودک و بازی‌ها و کارتون‌هایی که کودک می‌بیند بالا ببرند تا بتوانند او را در جهت صحیح تعلیم دهند و او را تربیت کنند. در محیطی سالم، با محبت و توجه و تشویق، استعدادها و توانایی‌های فرزند شکوفا می‌شود تا به کار گرفته شود.

اگر فرزند دیگری دارید او را هم از همان دوران بارداری آماده ورود عضو جدید خانواده سازید، تا بتواند خود را با شرایط جدید به وجود آمده تطبیق دهد و آن را بپذیرد. رفتار شما باید نسبت به شرایط سنی در آماده سازی فرزندان برای حضور عضو جدید متفاوت باشد. اجازه دهید تا شکم مادر را لمس و با کودک صحبت کند، برای او شعر بخواند، نقاشی بکشد و برای این احساس و تجربه جدید آماده شود.

همه اعضای خانواده می‌توانند در آماده کردن فضای خانه برای عضو جدید سهیم باشند، به دلیل حساس بودن بدن نوزاد قبل از ورود شرایط و محیط خانه را برای او مساعد کنید و خانه را از جانوران موذی و حشرات پاکسازی کنید، بهتر است اتاق نوزاد پنجره داشته باشد تا نور لازم به او رسیده و هوا هم در آن جریان داشته باشد؛ قبل از ورود نوزاد برای رنگ، نقاشی و تمیزکاری خانه اقدام کنید، در فصل سرد وسایل گرمایشی اتاق را بررسی و مهیا کنید.

مراقبت از کودک می‌تواند طاقت فرسا باشد، داشتن زمان خالی تقریباً غیر ممکن است، هزینه خانواده به طور مداوم افزایش می‌یابد و شرایط زندگی زن و مرد که قبلاً مهمانی‌ها و دوره‌های شبانه داشتند و زمان بیشتری را با هم بودند با ورود نوزاد تغییر خواهد کرد.

ساعات خواب والدین به شدت کاهش می‌یابد، ممکن است در اثر خستگی و بی‌خوابی‌های شبانه صحبت‌های عاشقانه تبدیل به نداشتن و لبریز شدن صبر و حتی رفتارهای تنش آمیز بشود. زمان‌هایی مملو از شادی و گاهی در شک و خستگی که همه این احساسات کاملاً طبیعی هستند و این زمانی است که باید خود را با زندگی جدید وفق دهند. حضور خانواده یا دوستان برای دلگرمی و تقویت می‌تواند کمک بزرگی باشد. تعداد رویدادهای اجتماعی که والدین می‌توانند در آن شرکت کنند، به ویژه در چند ماه اول کاهش چشمگیری خواهد داشت. همه اینها می‌توانند مشکلات غیرقابل پیش بینی را ایجاد کنند، اما می‌توان راه‌حلی را با کمک خانواده بیاید که باعث تحکیم زندگی شما شود، در مجموع با ورود نوزاد به خانه شرایط و سبک زندگی متحول خواهد شد.

قبلاً زمان زیادی برای کارهای شخصی خود داشتید، مثل مراقبت‌های بهداشتی و پوستی، ورزش، آرایشگاه، رفت و آمد و معاشرت با دوستان و اقوام، تفریح و مسافرت، خرید و... حتی دوش گرفتن شما نیز زمان کوتاه‌تری خواهد داشت، چون مراقبت از این هدیه گرانبها و دوست داشتنی در الویت و بسیار جدی است، اما می‌توان به همه این کارها رسید، فقط کافی است که زن و شوهر با هم مشارکت داشته باشند و با حکمت این دوران را بگذرانند.

کنترل و برآورد هزینه‌ها برای رفاه و تامین نیازهای خانواده و مهمتر از همه نوزاد بسیار مهم است. قبل از به دنیا آمدن فرزند دلبند، می‌بایست برای انتخاب بیمارستان برنامه‌ریزی کرد و مسیر را در نظر گرفت، چون ممکن است نوزاد در خارج از زمانی که پزشک مشخص می‌کند به دنیا بیاید. وسایل اولیه همچون پوشاک، وسایل بهداشتی، تخت، گهواره، کالسکه و... را تهیه کرد. بسیار مفید است که در هزینه‌ها صرفه‌جویی کرده و مبلغی را برای موارد غیرقابل پیش بینی در نظر گرفت. لباس‌های سبک و نرم از جنس پنبه برای او تهیه کرده و مراقب باشید پوشاک زیاد در خانه انبار نکنید چون ممکن است با رشد نوزاد مناسب سایز او نباشد، در خرید لباس سایز کوچک یا خیلی گرم افراط نکنید، زیرا نوزاد شما خیلی از آنها استفاده نخواهد کرد.

یادمان باشد با وجود نوزاد و کودکان کانون خانواده پر شور می‌شود اما وقتی این رویای زیبا تبدیل به واقعیت می‌شود که والدین قبل از تصمیم‌گیری برای به وجود آمدن نوزاد برنامه‌ریزی، آموزش‌ها و تدابیر لازم را در این زمینه دیده باشند. در این شرایط خانواده در محبت و با آرامش و صبر کنار هم می‌توانند از این شرایط با کمک خداوند بالذات عبور کنند.

آوردن یک زندگی جدید به دنیا، یکی از شگفت‌انگیزترین اتفاقاتیست که می‌تواند علیرغم اینکه سبک زندگی ما تغییر می‌کند بیفتد. با حضور نوزاد در خانه می‌توان عشق و محبتی که از خداوند دریافت کرده‌ایم را به کودکان هدیه دهیم تا شروع زندگی تازه او با عشق خداوند آغاز شود.

خداوند برای تک به تک فرزندهایش برنامه و آینده نیکو در نظر دارد و ما هم می‌توانیم در هر عنوانی که هستیم چه پدر و مادر چه افراد خانواده و یا معلم و دوست کنار این امانت‌ها همکاران خداوند باشیم و هر روزه برای نسل آینده در اطرافمان قدمی تازه برداریم. شروعی تازه، تولدی تازه از طریق نور و محبت خدا در زندگی تک به تک شما جاری شود. به نام مسیح آمین.





با عرض سلام خدمت همه فارسی زبانان جهان و ضمن تلپیدن روح قدوس خداوند در زندگی تک تک عزیزان، خوشحالم از اینکه خدمتگزاری خود را کماکان ادامه می‌دهیم و این شماره را نیز آغاز می‌کنیم. همان‌طور که فصل‌های خداوند هر کدام زیبایی‌های منحصربه‌فرد خود را دارد، سرما و برف ما را بر این داشت تا با یک سوپ داغ و مخصوص به استقبال زمستان برویم.

نام سوپی که در نظر گرفتیم سوپ یایلا با یک اصالت ترکی از کشور ترکیه که توجه مرا بین غذاهای این کشور به خود جلب کرده بود می‌باشد. این سوپ با ترکیبی از برنج، ماست و تخم مرغ طعمی متفاوت و دلپذیر را به خانه‌های‌تان به ارمغان خواهد آورد. یایلا معنای هیچ کدام از محتویات داخل سوپ نیست، بلکه در زبان فارسی به معنای ییلاق می‌باشد، یعنی سوپ ییلاقی. امیدوارم از آن لذت برده و شیی آرام را کنار خانواده با این پیش غذا تجربه کنید.

مواد لازم

برنج: ۶۰ گرم
آب: ۲ لیتر
عصاره گوشت یا مرغ: ۲۰ گرم
آرد: ۸۰ گرم
تخم مرغ: ۱ عدد
ماست: ۲۵۰ گرم
آب: ۶۰۰ گرم
باشنی روی سوپ:
کره: ۳۰ گرم
نعنا: ۵ گرم
فلفل قرمز: ۲ گرم
آب: ۸۰ گرم
نمک: به مقدار لازم

مشخصات یایلا چوریاسی یا سوپ ییلاقی
وزن کامل: ۲۳۵۰ گرم
کالری: ۹۲۰ کیلوکالری

این یک دستور ۸ نفره می‌باشد و برای هر پرس حدود ۲۹۰ گرم مناسب است.

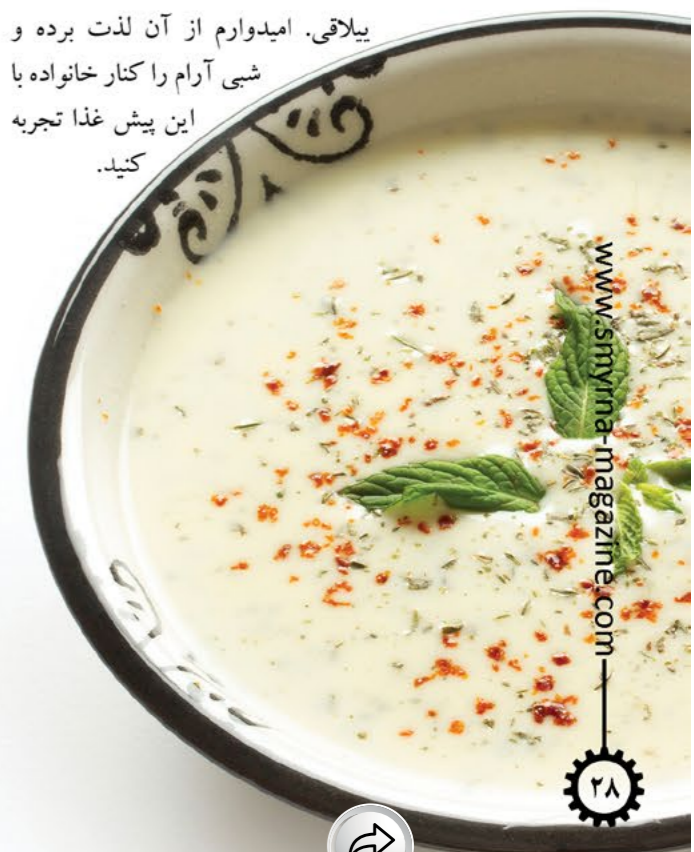
دستور پخت:

● برنج پاک شده را با ۲ لیتر آب و نمک و عصاره گوشت یا مرغ در قابلمه‌ای مناسب قرار داده، سپس با درب بسته و شعله کم آرام آرام به مدت ۲۰ دقیقه می‌پزیم.

● در این بین آرد، تخم مرغ، ماست و آب را در ظرفی مخلوط کرده و به کمک هم‌زن خوب می‌زنیم تا یکدست شود. بعد از پخت برنج تمام این مخلوط را یک‌دفعه به ظرف برنج و آب اضافه کرده و شروع به هم زدن مداوم می‌کنیم. ۸ الی ۱۰ دقیقه در حال هم زدن روی شعله به طبخ ادامه می‌دهیم.

● یک تابه را روی شعله قرار داده و کره را آب می‌کنیم، سپس نعنا و فلفل را اضافه کرده و ۵ الی ۱۰ ثانیه تفت می‌دهیم. بر روی این مخلوط یک فنجان آب می‌ریزیم تا فلفل و نعنا باز شوند، سپس به سوپ اضافه می‌کنیم. کمی از این مخلوط و فلفل را می‌توانیم برای لحظه سرو و تزئین نگاه داریم، ولی قبل از سرو نمک و طعم را کنترل کنید.

به همین سادگی یک سوپ متفاوت به غذاهای‌مان اضافه شد، نوش جان. در دستان امن مسیح باشید.



آشپزی در مشارکت

تیم مشارکت و پذیرایی

اسمیرنا



تاریخ سازان آسمانی

پدر

ابتدای او
بیش

و نه نمی دهند
و نه نمی کنند

تکرار قسمت
سی و دوم

اسقف گلرت



اسقف گلرت

(سال ۱۰۴۶-۹۸۰ بعد از میلاد مسیح)

در واقع از یک جهت، مسیحیان هیچ سرزمین و جایی بر روی زمین ندارند و شهروندی ما با مسیح در ملکوت و بهشت است. اگرچه «زمین و هر آنچه در آن است از آن خداوند است، جهان و همه ساکنانش». مزمور ۲۴ آیه ۱

اسقف «گلرت» که زندگی خودش را وقف آموزش انجیل به مردم «مجارستان» کرد، تابعیت مضاعف خود را در مسیح به خوبی درک می کرد. او به عنوان مبشر انجیل به شهادت رسید. گلرت در حدود سال ۹۸۰ (ب.م) در شهر «ونیز» در «ایتالیا» به دنیا آمد و نام «جورجیو دی ساکاردو» نیز به او داده شد. او در یک خانواده اصیل بزرگ شد. در جوانی گلرت به بیماری خطرناکی مبتلا شد و مادر و پدرش که نگران جان پسرشان بودند، او را به صومعه‌ای بردند و وقف خداوند کردند.

گلرت بهبود یافت و به گروه راهبان و خادمین «بندیکتین» پیوست. با این حال مصیبتی، گریبان گیر خانواده‌اش شد. پدر گلرت در طی یک سفر زیارتی درگذشت. این موضوع راهب جوان را بر آن داشت که نام پدرش را برای خود انتخاب کند. در صومعه، گلرت در تحصیلات عالی پیشرفت کرد. راهبان همکارش، او را به عنوان رئیس راهبان در کلیسای «سان جورجو ماجوره» (کلیسای بندیکتی) انتخاب کردند. در حدود سال ۱۰۱۵ گلرت تصمیم گرفت تا از این سمت کناره‌گیری کند و به دیدار سرزمین مقدس برود. اما این سفر زندگی او را تغییر داد.

شالوم خداوند بر تک به تک شما عزیزان و همراهان این صفحه. این بار قسمت سوم از فصل دوم تاریخ سازان را با هم دوباره مرور می‌کنیم در ابتدای این فصل پس از نگاهی مختصر به قرن پنجم تا پانزدهم میلادی و فراز و نشیب‌های آن، به زندگی «بانیفیس» پرداختیم که با رشادت و اشتیاق همواره در خدمت و سفر بشارتی برای رساندن «مژده انجیل» قدم برداشت و جان خود را در این راه نیز گمارد و همچنین نگاهی به زندگی «آلفج» انداختیم که چگونه با تشنگی، مشتاق پیروی از مسیح بود و در آن قدم نهاد. او در زیر شکنجه‌ها قرار گرفت و در پایان با ضربه تیری جان سپرد و در مسیر ایمان و اعتقاد خود با ایستادگی به شهادت رسید.

آمین که آنچه این مردان و زنان بزرگ دیدند و چشیدند، برای ما نیز مفهوم گردد و بچشیم که خداوند نیکوست و ماموریتی عظیم را در رسانیدن مژده نجات به عالمیان به ما سپرده است. همانطور که جمله معروف تاریخ سازان آسمانی هربار بیان می‌کند:

«مردم معمولاً به خاطر چیزهای دروغ، شکنجه یا مرگ دردناک را تحمل نمی‌کنند.»



تهای که روی آن گلرت آخرین دعای خود را گفت و جان سپرد به نام او نامگذاری شد و بنای یادبودی در «بوداپست» ساخته شد که نماد وفاداری او در سرزمینی بیگانه و خارجی می‌باشد.

ایستگاهی که تبدیل به میدان ماموریت و خانه او شد.

سفرهای گلرت او را به مجارستان برد، جایی که شاه «استفان اول» در صدد بود تا مردم سرزمینش را به ایمان به مسیح تشویق کند. وقتی شاه استفان متوجه حضور این معلم و مسافر جوان شد، از گلرت دعوت کرد تا معلم پسرش شاهزاده «ایمره» شود. گلرت، هفت سال به شاهزاده آموزش داد و هفت سال دیگر را در کوه‌های «باکنی» به تنهایی گذراند و مشغول مطالعه کتاب مقدس و نوشتن تفاسیر آن برای مردم مجارستان شد.

در سال ۱۰۳۵ پادشاه استفان، گلرت را به عنوان اولین اسقف «ساناد» منصوب کرد.

اعمال متفکرانه، اهمیت دادن به مسیحیانی که تعلیم ندیده بودند و نگرانی برای بت پرستان رسالت گلرت را مشخص می‌کرد.

او به مردم مجارستان بشارت می‌داد، راهبان را برای ماموریت آموزش داد و صومعه‌هایی در مناطق دور افتاده تاسیس کرد.

خدمت بشارتی گلرت نقش مهمی در پذیرفتن مسیح در مجارستان و بین مردم این کشور ایفا کرد. در سال ۱۰۳۸، استفان درگذشت و هیچ وارثی برای خود بر جای نگذاشت. پسر خواهرش جانشین او شد، کسی که قوانین خشن و به شدت سخت‌گیرانه او منجر به شورش‌های سیاسی و قیام‌هایی توسط بت پرستان و جفا به مسیحیان گردید. با این وجود گلرت ماموریت بشارتی خود را تا ۲۴ سپتامبر ۱۰۴۶ ادامه داد. صبح آن روز، گلرت در نزدیکی رودخانه «دانوب» در حال رفتن به ماموریت بود که پس از عبور از رودخانه، شورشیان بت پرست، قایقش را سنگباران و آن را خرد کردند، او را به اسارت گرفتند، با چاقو او را زخمی کردند و سپس در یک بشکه گذاشتند و درحالی‌که گلرت دعای اولین شهید مسیحی را زمزمه می‌کرد، او را از تپه‌ای به داخل رودخانه انداختند.

«خداوندا، این گناه را به پای ایشان

مگذار.» (اعمال ۷: آیه ۶۰)

مسیحیان مجارستان در اروپای شرقی امروزه از گلرت به عنوان پدر ایمان یاد می‌کنند.

«چون این فسادپذیر، فسادناپذیری را

پوشید و این فانی به بقا آراسته شد،

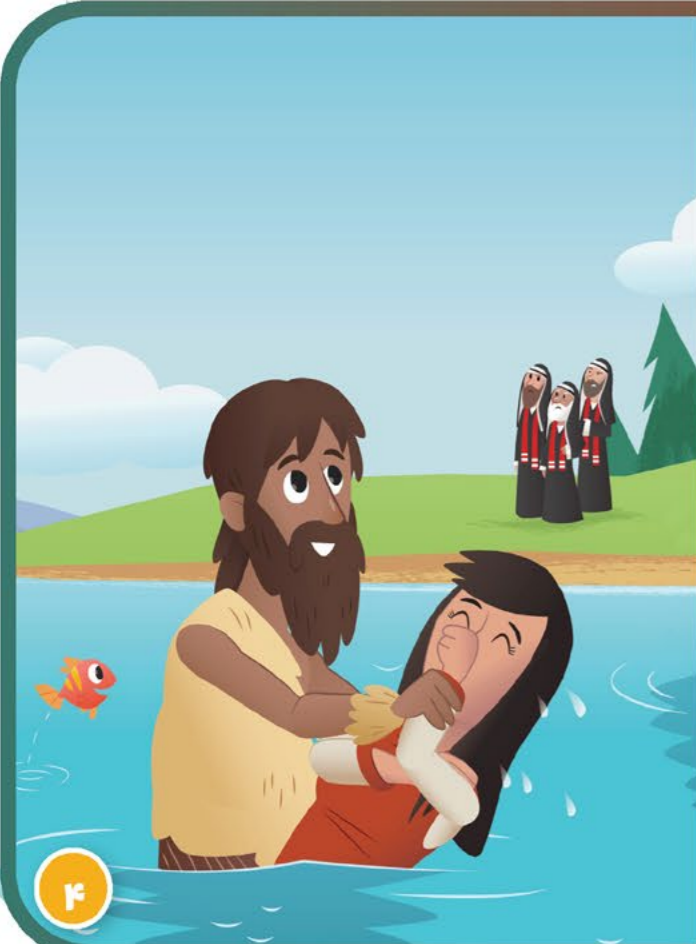
آنگاه آن کلام مکتوب به حقیقت خواهد

پیوست که می‌گوید: «مرگ در پیروزی

فرو بلعیده شده است.» (اول قرنتیان ۱۵: ۵۴)

برگرفته شده از کتاب ندای شهدا





یحیی می‌گوید: «راه را برای خداوند آماده سازید! خداوند فرد بسیار مهمی را برای قوم خود می‌فرستد. راه‌های خود را تغییر دهید. از بدی‌هایی که انجام می‌دهید دوری کنید و تعمید بگیرید.»
پس مردم هم همین کار را کردند!



۳



مقدمه

داستانهای کتاب مقدس

با سلام و درود بیکران به همه والدین و مربیان عزیز. تربیت و رشد فرزندانمان یکی از بزرگترین مسئولیت‌هایی است که به عنوان والدین و مربیان بر عهده ما گذاشته می‌شود تا نسل بعد را با کلام و راه‌های خدا آشنا کنیم و فرصتی را برای یافتن حکمت و معرفت در خداوند و کلام او، برای آینده آنها مهیا کنیم.

کتاب «داستان‌های کتاب مقدس» برای کودکان در سنین ۳ تا ۷ سال مناسب می‌باشد و در مسیر هدف هر داستان، می‌توانیم با کمک گرفتن از رنگ‌ها و تصاویر توجه خردسالان را به داستان متمرکز کنیم. از بچه‌های بزرگتر می‌توانیم در بازگو کردن داستان برای خردسالان کمک بگیریم و اهمیت انتقال دادن کلام خدا را به آنها نشان دهیم و در عین حال توانایی سخنگویی و مشارکت آنها را تقویت کنیم. همچنین می‌توانیم اپلیکیشن «کتاب مقدس کودکان - Bible for kids» را دانلود و نصب کرده و به همراه کتاب، با شنیدن داستان به زبان‌های مختلف، پاسخ به سوالات مرتبط با داستان، جایزه، تشویق و به دست آوردن جوهر و گنج‌ها آن را دنبال کنیم.



مقدس کودکان - Bible for kids را دانلود و نصب کرده و به همراه کتاب، با شنیدن داستان به زبان‌های مختلف، پاسخ به سوالات مرتبط با داستان، جایزه، تشویق و به دست آوردن جوهر و گنج‌ها آن را دنبال کنیم.



در شماره پیشین ایام کریسمس و تولد عیسی مسیح را پشت سر گذاشتیم آمین که پر از برکت و شادی برایمان بوده باشد و تولد عیسی مسیح هر لحظه در قلب‌های ما اتفاق بیفتد. عیسی مسیح همان نجات دهنده‌ای است که می‌بایست بین ما می‌آمد تا نقشه خدا برای نجات انسان‌ها کامل گردد.

در این شماره از ماهنامه اسمیرنا به داستان «پسر محبوب» از انجیل متی باب ۳، لوقا باب ۳ آیات ۱ تا ۲۲، یوحنا باب ۱ آیه ۲۹ و ملاکی باب ۳ آیه ۱ از کتاب مقدس کودکان می‌پردازیم. پیروزی در خداوند با شما



مروری بر داستان

پسر محبوب عیسی تعمید می‌یابد

ملاکی نبی نوشته است: «خداوند قبل از فرستادن نجات دهنده خاص خود، پیام‌آوری خواهد فرستاد تا راه را برای او آماده سازد، بنابراین یحیی قبل از عیسی آمده و در کنار رود اردن موعظه می‌کرد.»



۲

متی ۳
لوقا ۳: ۱۵ تا ۲۲
یوحنا ۱: ۲۹
ملاکی ۱: ۳

۱

آنها پرسیدند: «آیا تو همان کسی هستی که خداوند وعده داده است؟»
یحیی پاسخ داد: «نه، من حتی لیاقت بستن بند کفش‌هایش را هم ندارم. او کارهای عجیبی خواهد کرد و شما خواهید دید!»



۵

۶



طرح سوال

- ۱- کار یحیی چه بود؟
- ۲- بعد از تعمید عیسی خدا چه گفت؟
- ۳- مردم از یحیی چه چیزی پرسیدند؟
- ۴- روح خدا به چه شکل بر عیسی قرار گرفت؟
- ۵- وقتی یحیی عیسی را دید چه گفت؟
- ۶- عیسی به چه کسی گفت من را تعمید بده؟



کاربرد داستان

- ۱- عیسی برای نجات ما به دنیا آمد.
- ۲- در هر شرایطی به خداوند اعتماد داشته باشیم.
- ۳- خداوند به قول هایش عمل می کند.
- ۴- عیسی می خواهد که از او پیروی کنیم.
- ۵- ما با عمل کردن به کلام خدا می توانیم درست زندگی کردن را بیاموزیم.



آیه ای برای به خاطر سپردن

«این است پسر محبوب من که از او خوشنودم.»

انجیل متی باب ۳ آیه ۱۸

فعالیت عملی

در راستای هدف و کاربرد داستان برای کودکان بازی ها و فعالیت هایی را در نظر بگیرید تا پیام داستان در هنگام این فعالیت ها برایشان آشکارتر و ملموس تر شود.

کودکان را در فراگرفتن سرودهایی در همین مضمون یاری دهید.

می توانید از آنها بخواهید تا داستان را به صورت نمایشی خلاقانه برای شما به تصویر درآورند.

مسیر و هدف



- ۱- شناخت خدا
- ۲- رابطه ما با خدا
- ۳- قدم عملی

نکات تأکیدی



- ۱- عیسی تنها نجات دهنده است.
- ۲- عیسی پسر محبوب خدا.
- ۳- ما می توانیم راه را برای خداوند هموار سازیم.
- ۴- یحیی به مردم گفت: «راه های خود را تغییر دهید.»
- ۵- عیسی همان کسی است که خداوند وعده داده است.
- ۵- به عیسی مسیح اعتماد کنیم.

مشارکت

در مشارکت و اتحاد از بچه ها بخواهیم که برای خودشان و همچنین دوستانشان دعا کنند و پادشاهی خدا را به یکدیگر اعلام نمایند.



عیسی برای تعمید گرفتن نزد یحیی آمد. وقتی یحیی عیسی را دید گفت: نگاه کنید، این بره خداوند است که گناهان جهان را پاک خواهد کرد.

عیسی گفت: «می خواهم مرا تعمید بدهی.»
یحیی جواب داد: نه، این من هستم که باید از تو تعمید بگیرم!
عیسی پاسخ داد: به من اعتماد کن، این کار درستی است که باید انجام شود.



پس یحیی عیسی را تعمید داد و روح خداوند به شکل کبوتر بر عیسی قرار گرفت. خداوند گفت:

«این است پسر محبوب من که از او خوشنودم.»



عیسی می خواست مردم درک کنند که اگر خدا را پیروی کنند، او را دوست داشته باشند و به او اعتماد کنند زندگی آنها چگونه خواهد بود. عیسی این را «پادشاهی خدا» نامید. این پادشاهی با زمین و مرز نبود. این راهی برای زندگی کردن بود.



رنگ آمیزی کنید...



کاردستی



از بچه‌ها بخواهیم کبوتری را که نماد روح القدس است، را با مقوا درست کرده و حتی می‌توانند با نخ نامرئی آن را به سقف اتاقشان آویزان کنند.



دعا



می‌توانیم از بچه‌ها بخواهیم با توجه به دعای ربانی برای ایران دعا کنند. اعلام پادشاهی خدا و انجام اراده او چنانکه در آسمان است بر زمین بشود و...

تحقیق

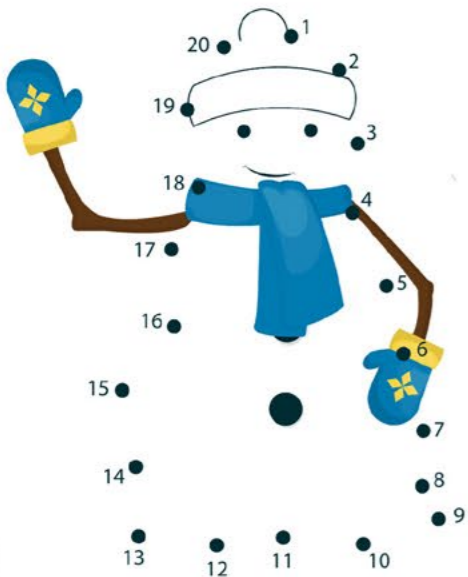


بچه‌ها می‌توانند در مورد پادشاهی خدا که در کتاب خوانده‌اند تحقیق کنند و نتیجه تحقیق خود را با خانواده، مربیان و دوستان خود به اشتراک بگذارند.

داستان سرایی

به بچه‌ها کمک کنید تا با هم داستانی بسازند که معنی پادشاهی خدا در آن مشخص باشد به آنها کمک کنید تا با خلاقیت تجهیزات خود را آماده سازند.

متصل کنید



راه را بیابید





جوانی کجایی که یادت بخیر!!!

مفهوم

به دو دلیل هرگز نگران جوانی از دست رفته‌ات نباش: اول اینکه پیری و جوانی دو احساس ذهنی متضاد هستند که می‌توانند در هر سنی جایگزین یکدیگر شوند. دوم اینکه بوسیله ایمان و همکاری با خدا جوانی‌ات تا به آخرین لحظه عمر قابل تکرار است.

خدا وعده داده است: «جان تو را به چیزهای نیکو سیر می‌کنم تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود. (مزمور ۱۰۳: ۵)

ممکن است مانند نیقودیموس بگویی: «چگونه ممکن است انسانی که پیر شده داخل شکم مادرش شود و دوباره متولد گردد؟ (یوحنا ۳: ۴). به عبارتی چگونه جوانی از دست رفته‌ام دوباره برمی‌گردد؟

کلام خدا می‌گوید: «با شروع فصل و خلقتی تازه»

اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه‌ایست چیزهای کهنه درگذشت اینک همه چیز تازه شده است. (دوم قرنتیان ۵: ۱۷)

اگر اجازه بدهی خدا «خلقت تازه» را در زندگی‌ات شروع کند، خواهی دید برای فصل جدید زندگی هنوز نوجوان تازه کاری هستی که باید سالها در فصل جدید قدم بزنی تا به بلوغ جوانی آن فصل برسی.

بطور مثال: وقتی کهنسالی به مکان جدیدی می‌رود یا کار جدیدی شروع می‌کند با وجود کهنسالی برای شرایط جدید ناآشنا و تازه کار است و باید روز به روز چیزهای جدیدی را کشف و تجربه کند.

این کشف و تجربه جدید حس تازگی و جوانی را در او جایگزین حس پیری و ناتوانی می‌کند و حس «از من گذشته» جای خود را به حس «مفید بودن» می‌دهد.

امروز به شروع خلقتی تازه و فصلی جدید در رویاها و کارهایت فکر کن و با شهامت و جسارت خاطرات فصل‌های گذشته را مانند اشیاء عتیقه به موزه‌های تاریخ باستان و دفاتر پايگانی بسپار.

زیرا همانطور که تکرار سناریوهای تاریخ مصرف گذشته تو را به پیری زودرس می‌رساند. شروع خلقت تازه باعث حس جوانی و تازگی‌ات می‌شود.

لطفا خودت را در عشق خدای محبت بازنگری کن تا حس جوانی‌ات را همین امروز تجربه کنی. به راستی که:

عشق باید پا در میانی کند تا آدم احساس جوانی کند



علیل پیر



من یک زن هستم

سال نو میلادی مبارک و باز فرصتی تازه برای شروعی تازه سلام و درود به خوانندگان صفحه «من یک زن هستم» در این شماره در نظر داریم گفتگویی در مورد نظم و بی‌نظمی در زندگی روزمره‌مان داشته باشیم.

در جهان پیرامونمان همه چیز در طبیعت، نظم خدا را فریاد می‌زند. آری نظم خدا در خلقتش آشکار است؛ نظمی که دارای یک چرخه است و از منبع حیات شروع شده و به او ختم می‌شود و این سلامتی است.

همانطور که سلامت ثمره نظم می‌باشد؛ بیماری نیز نتیجه یک بی‌نظمی سلولی و ژنتیکی و... می‌باشد و این می‌تواند تمام جنبه‌های زندگی ما را در برگیرد. نظم سلامتی همچون رودی است که در مسیر درست در حرکت است و بی‌نظمی‌ها، طغیان و آشفتگی رود را به همراه دارد.

الگوی ما برای نظم چیست؟ نظم خداوند در کتاب مقدس یکی از مشخصه‌ها و دست‌خط‌های اوست که گواهی می‌دهد تمامی آن به قوت و هدایت روح‌القدس نوشته شده است.

وقتی از نظم صحبت می‌شود اطاعت نیز خودنمایی می‌کند، چرا که نظم، حاصل اطاعتی است در اعتماد به خداوند.

به خاطر داشته باشیم خانه ما یک کلیسای کوچک می‌باشد که ممکن است میهمانان زیادی را پذیرا باشد. بیایید به خانه‌هایمان سفر کنیم و مشکلات یک زن را در جامعه ایرانی درک کنیم؛ مادر خانواده‌ای را در نظر داریم که بار زیادی را بر روی دوش خود حمل می‌کند، چرا که در خصوص نظم خانه تمرین کرده؛ شاید از کودکی و به هر علتی این نظم در او شکل گرفته که هر چیز را در جای مناسب قرار دهد. آری، او روزهای بسیاری را به این تمرین پرداخته و هر چیزی خارج از انضباطی که او بدان عادت دارد برای او سخت است. او هر روزه در حال خدمت به اعضای خانواده است؛ خود را وقف این انضباط کرده، اما گویی هیچ کس اهمیت این کار را نمی‌بیند. او فکر می‌کند هر کاری را که در خانه انجام می‌دهد هیچ کس قادر به انجام دقیق آن نیست و ثمره‌اش خستگی، انتظار و توقع است.

آری! او با تمام توان خود در حال خدمت به خانواده است، اما این تنها یک زاویه از نگاه ما به نظم در این خانه بود.

آیا افراد خانواده نیز در عملکرد خود در نظم رفتار می‌کنند و سر جای خود هستند؟ آیا نظم مشارکت بین اعضا وجود دارد؟ چه چیز مانع این مشارکت است؟

بیایید رو راست باشیم؛ چند بار افراد خانواده درصدد بوده‌اند تا کمک کنند، اما ما مانع حرکت کردن آنها شده‌ایم و با جملاتی نظیر «بده به من، تو بلد نیستی، تو نمی‌توانی،



بین باز که کار خودت را کردی، اصلاً هر موقع تو کمک می‌کنی کار من بیشتر می‌شه، چرا این کار نکردی؟ یه غذا خواستی پیزی زحمت مرا بیشتر کردی؟ اصلاً تو کار نکنی سنگین تری، من سن تو بودم بچه بزرگ می‌کردم، تو یه لباس رو نمی‌تونی بشوری، تو بدرد نخوری؛ محکومیت و محکومیت...» و شاید به روش‌های دیگر حتی با سکوتان یا تشویق نکردن نتوانسته‌ایم که در نظم روحانی، رهبری خانه را به دستمان مسیح بسپاریم و بگذاریم محبت در مرتب کردن خانه و تمیز کاری نیز جاری شود.

آری! درس‌های بسیاری در همین کارهاست که ما با گرفتن این حق از افراد خانواده آنها را از این موضوع بی‌نصیب می‌گذاریم و همچنین خودمان را نیز خسته می‌کنیم. در هویتی که از تکرار و تکرار آن خسته می‌شویم خودمان را پنهان می‌کنیم، درحالی‌که خدا از ما می‌خواهد در همان کارهای روزانه هدفمند، در روح رفتار کرده و از خداوند تعلیم بگیریم و محبت را بین اعضا ایجاد کنیم.

در اعمال رسولان از زندگی مشترک ایمانداران می‌خوانیم که یکدلی آنها چه ثمراتی را در برداشت. آنها با خوشی و صفای دل، با هم خوراک می‌خوردند و خدا را حمد می‌گفتند.

شاید در ابتدا سپردن و اعتماد کردن سخت باشد، اما با تمرین وقتی اعتمادمان را بر خدا می‌نهیم از ثمرات شیرین این مشارکت بهره‌مند خواهیم شد.

البته که این موضوع تنها به محیط خانه‌مان محدود نمی‌شود. ما در کلیسا، در خدمت‌مان و یا در محل کارمان نیز ممکن است با چنین مشکلاتی روبرو باشیم.

نظم‌ها همچون رشته‌های متصل به هم مرتبط هستند. صرفاً داشتن یک نظم در شخصیت ما، نمی‌تواند به ما لقب انسانی منظم بدهد چرا که تمامی این رشته‌ها به هم متصل است.

اگر بخواهیم در مدیریت، رهبری، اطاعت و... در خانه با نظم عمل کنیم باید همه روزه در نظم روحانی رشد کنیم؛ باید از خداوند که سر چشمه تمامی این نظم‌ها و سلامتی است بشنویم و قوت یابیم تا بتوانیم به طور موثر عمل کنیم.

نظم روحانی نیز شامل قسمت‌های مختلفی می‌باشد. به طور مثال، در مدیریت نظم مالی در خانه نیز به مشارکت نیاز داریم. شخصی که خرید را به بهترین نحو بررسی کند، شخصی که خرید را انجام دهد و با توجه به اولویت‌ها و نیاز اعضای خانه اقدام نماید، اما در اینجا نیز نظم روحانی بسیار مهم است؛ اینکه سر این خانه مسیح باشد و در ابتدا آنچه را که مال خداوند

است به او بدهیم، گرچه تمامی زندگی ما به او تعلق دارد اما باید ده‌یک و هدایا را کنار بگذاریم تا اعلام کنیم که قدرت خداوند و برکت اوست که نیازهای ما را برآورده می‌کند. در این اطاعت عمل کنیم و ایمان ما به خداوند باشد نه به پول.

در اینجا ما به گوشه‌ای از نظم در خانواده و در کلیسای محلی خودمان اشاره کردیم؛ اما نظم در معبد خودمان هم بسیار مهم می‌باشد. چه بسا که اگر این نظم در ما جاری نباشد نمی‌توانیم آن را وارد خانواده خود نیز بکنیم. پس در ابتدا باید بر روی نظم شخصی خود دقیق شویم.

داشتن نظم روحانی اولویت می‌باشد؛ همانطور که چندی قبل اشاره کردیم باید در گفتگو و مشارکت با خداوند پیش رویم تا قادر به اجرای نظم در زندگی باشیم. اوست که ما را نیرو می‌بخشد؛ چقدر نیازمند او هستیم؟؟؟ در هر امری نیازمند قوت او هستیم.

اوست که بهتر از هر کس و بهتر از خود ما، ما را می‌شناسد و می‌تواند ما را در سلامت فکری و جسمی رهبری کند.

در سلامت جسمانی، به اهمیت داشتن نظم در ساعت خواب و نحوه تغذیه صحیح می‌بایست دقت کنیم. چقدر برای بدنمان ارزش قائل هستیم. چقدر در باشگاه روحانی و جسمانی، وجودمان را در تمرین‌ها قرار می‌دهیم؟ گاهی با بهانه‌های مختلف از این مهم در سلامت فردی‌مان می‌گذریم، گاهی بهانه‌های مالی یا کمبود زمان، یا سن و یا تنبلی... بیایید هر چه که مانع می‌شود تا به بدن، جان و فکرمان رسیدگی و محبت کنیم را به خدا تسلیم کنیم، چون خداوند در سخت‌ترین شرایط زندگی نیز به یاری ما می‌آید تا از موهبت سلامتی برخوردار باشیم. شرایط زندگی نباید کنترل‌گر ما باشند، بلکه باید خداوند کنترل امور را در دست گیرد. وقتی از او یاری بگیریم در هر وضعی شکرگزار و شاد خواهیم بود. هدف اصلی شناخت خداوند در زندگی ماست و رابطه داشتن با او و فرزندان او، اما ما همه جا با این نگرش، اشتباه برخورد می‌کنیم که مانع ایجاد یک رابطه صادقانه و خالصانه است و اولین شخصی که ضربه می‌خورد خود ما هستیم. حتی گاهی خودمان را نیز محکوم و محدود می‌کنیم چون قادر به انجام بی‌عیب و نقص امور نبوده‌ایم.

و اما راه مبارزه با این نحوه نگرش، سپردن است...

آری، سپردن... مهم این نیست که چقدر کار بی‌عیب و نقص تمام می‌شود بلکه مهم رابطه‌ای است که شکل می‌گیرد؛ حتی اگر دیگران بسیار ضعیف‌تر عمل کنند. خداوند در تمام کتاب مقدس به ما این مهم را یادآور می‌شود.



«خوشا به حال فقیران در روح چون پادشاهی آسمان از آن ایشان است. خوشا به حال ماتمیان زیرا آنان...»

خداوند به دنبال بهترین شخص از هر قبیله نبوده و از هر قوم همیشه ضعیف‌ترین را انتخاب کرده و نام خودش را جلال می‌دهد.

در کتاب «داوران» خداوند «جدعون» را جنگاور دلاور می‌دید؛ شخصی که از ترس در خانه گندم می‌کوبید، کوچک‌ترین در خانواده و خانواده‌اش نیز کوچک‌ترین در قوم بودند. اما خدا او را جنگاور و دلاور دید و گفت:

«ترس من با تو هستم.»

چقدر خودمان و اطرافیانمان را آنطور که خدا می‌بیند نگاه می‌کنیم. آیا این را دریافته‌ایم که آنها فرزندان خداوند هستند و خدا با آنهاست؟ آیا می‌توانیم انجام امور را به خداوند بسپاریم و در مقام همکاران عمل کنیم؟

آری، ما همکاران خوانده شده‌ایم! یعنی یک تیم بزرگ؛ در یک تیم، اعضا چگونه باید عمل کنند تا پیروزی حاصل آید و به هدف برسند؟ همدلی، تحمل بار، تشویق، تسلی، پوشاندن ضعف‌ها، اطاعت از رهبران و... اینها وظایف یک تیم است. در مرحله سپردن، به نقطه‌ای می‌رسیم که باید از منیت‌ها خالی شویم تا خداوند سکان امور را بدست گیرد.

زمان‌هایی که قوم نگاهشان به سمت یهوه بود، ثمرات همه چیز نیکو بود و هر موقع که نمی‌توانستند به خدایی که آنها را نجات داده زندگی‌شان را بسپارند و از راهی که مملو از برکت بوده جدا می‌شدند، نتیجه و ثمره آن را نیز می‌دیدند.

ما وقتی قلبمان را به عیسی سپردیم او را به خانه دل‌مان وارد کردیم، اما آیا به او اجازه داده‌ایم تا در خانه افکار ما پادشاهی کند؟ آیا از او مشورت می‌گیریم و در الگویی که به ما سپرده عمل می‌کنیم؟ بیایید او را وارد تمام اتاق‌های زندگی‌مان کنیم تا نورش در تمامی خانه دل‌مان پر شود و اگر اتاق‌هایی در هر گوشه قرار دارد که در آن شخصاً میل به حکومت داریم آنها را تسلیم او کنیم؛ زیرا اوست که ما را قوت می‌بخشد و پیروزی در دستان اوست در کتاب «یوحنا باب ۶» خوراک دادن عیسی به پنج هزار مرد؛ دیدیم که پسری تنها پنج نان و دو ماهی داشت، «آندریاس» پسری که عیسی معرفی کرد با اینکه می‌دانست که این مقدار برای این مردم به هیچ عنوان کافی نیست. اما در راستی، آنچه را که بود به حضور خداوند برد



و عیسی با شکرگزاری همان را برکت داد و مردم سیر شدند. امروز در میان ما چه کسی تنها پنج نان و دو ماهی دارد؟ چه کسی استعداد و توانایی اندک دارد؟ چه کسی اشتیاق دارد ولی در ذهن ما از پس کار بر نمی‌آید. بیایید دستان او را در دستان مسیح بگذاریم و کار را نیز به شبان اعظم بسپاریم. آن زمان است که از شادی این رابطه پر خواهیم شد؛ آن زمان صبر و خوشبختنداری، اعتماد و همدلی در ما نیز بارور خواهد شد. اگر در کاری مهارت داریم کفایت ما از خداست و باید آنچه را که مفت دریافت کرده‌ایم به دیگران نیز به رایگان بدهیم تا همکاران خداوند باشیم. منبع ما تمام شدنی نیست، پس با سخاوت بیشتر همدیگر را در همه کارها تشویق و تقویت کنیم همیشه ما منتظر هستیم کامل شویم تا کاری را به انجام برسانیم؛ حتی همین انتظار را از دیگران نیز داریم، اما چطور آن را یاد بگیریم وقتی در آن تمرینی نداشته‌ایم! پس همانطور که در نامه «فیلیپیان» می‌خوانیم منتظر کامل شدن خود و دیگران نمانیم.



«نمی‌گوییم هم‌اکنون به اینها دست یافته‌ام یا کامل شده‌ام، بلکه خود را به پیش می‌رانم تا چیزی را به دست آورم که مسیح عیسی برای آن مرا به دست آورد.» (فیلیپیان ۳: ۱۲)



آری ما و دیگران کامل نشده‌ایم، اما خود را به پیش می‌رانیم و دیگران را هم نیز، تا به شباهت آنچه خدا می‌خواهد درآییم. بیایید برای کامل‌گرایی‌هایمان توبه کنیم و این رشد را از خودمان و دیگران دریغ نکنیم، چرا که انسان در برابر حکمت و فهم خدا هیچ برتری ندارد و هر لحظه ما نیازمند دریافت حکمت، فهم و هدایت از او هستیم. **وقتی در سپردن رشد کنیم انضباط مشارکت در ما جاری خواهد شد و از هر تک‌روی دور خواهیم شد.**

در جلسات مشارکت بانوان اسمیرنا مثال‌های بسیاری در این راستا عنوان شد. مخصوصاً مادرها در سپردن کارها به کودکان مشکلاتی را در میان گذاشتند که کودکان مشتاق کمک هستند اما نمی‌توانند از پس کارها برآیند. گاهی شاید مجبور می‌شویم دوباره جارو بکشیم، یا ظرف‌ها را بشویم و یا...

در این خصوص وقتی در کلام خدا به دنبال الگو بودیم دیدیم که خداوند در قدم‌هایش شفا، برکت و سلامتی جاری بود، اما با این وجود بارها شاگردان را فرستاد تا خبر خوش را به همه جا برسانند و اعلام کنند که پادشاهی خدا نزدیک است و اینها تجربیاتی‌ست که فرصتش را خداوند به تک‌به‌تک ما می‌دهد. پس ما هم باید با فروتنی به بچه‌ها و تمامی اعضای خانواده،

اعضای کلیسا این فرصت را بدهیم تا در مسیر رشد خداوند قرار بگیرند و استعدادها و عطایا و همچنین ضعف‌های خود را بشناسند، تا با هم در تجهیز و تقویت شدن قدم برداریم.

بعد از سپردن کارها به اعضا، نیاز است که ما برای رشد آنها دعا کنیم تا خدا در آن قسمت یاری دهد و هر آنچه که فرا گرفتیم را با آنها در میان بگذاریم، حتی اگر به بهای دوباره کاری برای ما باشد. **باید تمرکزمان را از یک کار کامل و عالی به یک رابطه کامل و عالی تغییر دهیم.** همانطور که برای خدا کاری ندارد که در خواب و رویا و بیداری فرزندانش را ملاقات کند چنانکه اکنون نیز انجام می‌دهد، اما از ما و ضعف‌های ما استفاده می‌کند تا نام خود را جلال دهد و هویت ما را به ما بشناساند تا رابطه ایجاد شود. رابطه میان ما و خدا و انسان‌ها با یکدیگر و حتی رابطه ما با خودمان نیز شفا می‌یابد. بیایید با هم تمرین کنیم و برای یکدیگر و ایران، بانوان ایران و کلیساهای ایرانی دعا کرده تا از این تک‌روی که شیطان هر لحظه ما را به آن دعوت می‌کند آزاد شویم و در اتحاد و یکدلی نام خداوند را بالا برده و نام او را جلال دهیم، همانطور که عیسی در کتاب «یوحنا باب ۱۷» نیز برای شاگردان دعا کرد.

بلی، خداوند به ما کارهایی را می‌سپارد، ما چگونه نسبت به آنها قدم برمی‌داریم؟ **سپردن به ایجاد رابطه می‌انجامد، اگر نسبت به آن پاسخگو باشیم، اما اگر افکار و راه‌های خودمان را دنبال کنیم از هدف اصلی دور شده و این موضوع، به تنهایی و ایجاد حس طردشدگی می‌انجامد. همانطور که ما لایق نبودیم اما خدا ما را همکاران خواند؛ بیایید ما هم با فیض عمل کنیم!** بیخشیم، بسپاریم، محبت کنیم و در فیض عمل کردن پیشرو باشیم و هرگونه محکومیت و سرزنش را از خود دور کنیم و به بنا، تشویق و تسلی پردازیم.

برای این کار نیاز داریم تا از آسمان قدرت دریافت کنیم؛ هر جا که ناتوانیمان را بشناسیم خداوند توان ما خواهد شد. نظم شخصی و گروهی، بخش‌های بسیار دیگری نیز دارد که می‌توانیم با این دید و زاویه که امروز خداوند برایمان روشن ساخت آنها را نیز بررسی کنیم.

...

شما نیز می‌توانید نظرات، تجربیات و شهادت‌هایتان را با مجله اسمیرنا از طریق آدرس‌هایی که در انتهای مجله درج شده است در میان بگذارید و همه با هم نام خداوند را جلال دهیم و او را به خاطر نیکویی و این همه نظم حمد بگوییم.

تیم بانوان اسمیرنا

دنبوشته‌های دور و نزدیک

خواب بودم اما دلم بیدار بود.

من کیستم؟

صدا می‌زدم اما صدایی نبود.

فریادی در تن و جان خسته‌ام بود اما کلمات از دهانم بیرون نمی‌آمد.

فقط چشمانم اندوه را فریاد می‌زد و قلبم در زیر بار این فریادهای خاموش سنگین بود.

خواب بودم اما دلم بیدار.

مشتاق صدایی تا مرا از خواب بیرون کشد، دستی تا مرا تکان دهد و از این سستی و رخوت آزادم کند.

در کنج دلم نشستم و زانوانم را بغل کردم و آرام گریستم.

خواب بودم اما دلم بیدار بود.

مرگ مرا به آغوشش فرا می‌خواند.

نابودی، ناامیدی، ناتوانی... پیش روی چشمانم تنها همین بود که نجوایی آرام تمام فضای خوابم را پر کرد.

...

دخترم، بر خیز بیدار شو.

دخترم، بر پا خیز.

دخترم، دخترم، صدایت می‌زنم. دستانم مشتاق توست، گشوده برای تو.

سوگ تو را می‌دانم، غم تو را می‌دانم و اشک‌هایت را می‌بینم. صدایت را می‌شنوم، نزد من باز گرد تو را آرامی می‌دهم.

...

گویی سکوت تلخ این تاریکی درهم شکست.

کیست که مرا دخترم می‌خواند؟؟

آیا من دختر او هستم؟؟؟

...

دخترم بیرون بیا، چشمانت را باز کن، دستانم را بین.

تو دختر من هستی و برای من عزیز، بارهایت را به

من بده تا با هم دخترانم را بیدار کنیم.

آنهايي که همچون تو در خوابند.

دخترت المیرا

شکر خداوند که در تمام فصل‌های زندگی‌ام تو با من و کنار من هستی، در پاییز زندگی‌ام که برگ‌های پاییزی درخت وجودم ریخته و من خشک شدم تو که آب حیات هستی می‌آیی و درخت وجود من رو دوباره سرسبز و پر از شکوفه می‌کنی که برای تو ثمر نیکو بیاورم.

در زمستان سرد و سخت زندگی‌ام نیازهای من رو می‌دونی و مهیا می‌کنی و از من مراقبت و محافظت می‌کنی.

تنها امیدم تویی، به تو محتاجم پدر. بهترین باغبان، الان زمان فصلی نو و شروعی تازه هست بیا و کاری تازه رو امروز در من شروع کن و درخت وجودم رو هرس کن، آماده‌ام.

دخترت سحر

خداوندا، شکر گزارم که در شک‌ها، دودلی‌ها خود را بر من آشکار کردی و مرا از دنیای مردگان زنده کردی و تولدی تازه بخشیدی.

شکر که **صبوری** را در قلبم کاشتی و گفתי **من برای تو می‌جنگم و آرامش** را به من هدیه دادی.

شکر برای فیض نجات و امید به وعده‌هایت.

دخترت مصی

در پیش همه مشکلات خود به عیسی مسیح نگاه کنیم، او با همه عظمتی که داشت جلال خودش را ترک کرد و مانند ما آدمیان پا بر روی زمین گذاشت تا نحوه زندگی مقدس را به ما آموزش بدهد و بزرگترین کار را در حق ما که گناه کار بودیم انجام داد، محبت خودش را بر روی صلیب نشان داد و با مرگ و قیام خودش حیات جاودان را به هر کسی که به او ایمان بیاره هدیه داد.

امروز روز نجات هست، دست‌های خودت رو دراز کن و بگذار خداوند، عیسی مسیح دست‌های تورو بگیرد و از باتلاق گناه بیرون بکشد و شمارو از گناه آزاد کنه.

با تمام دل خود بخواه، مسیح تو را امروز خوانده و پشت در قلبت عاشقانه نشسته و در می‌زنه. در قلبت رو باز کن، بگذار وارد زندگیت بشه تا از این دنیای آلوده به گناه، آزاد بشی.

آری، با خداوند صحبت کن

سلام ای خداوند...

شکر برای حضورت خداوند، شکر برای حضور و محبت و عدالت... خدای قدوسم، یگانه منجی من، دوباره قلم به دست گرفته‌ام تا از تو بنویسم پادشاه زندگی من. خدایا شکر که هستی.

ایمان دارم که قشنگ‌ترین عشق نگاه مهربان تو به فرزندانست هست... زندگی‌ام را به تو سپرده‌ام و ایمان دارم که تا تو را دارم تمام هراس‌های دنیا پوچ و بی‌معنی است...

پدرم دوستت دارم ای پادشاه عادل و نیکو که همه چیز در کنترل دستان توست و اگر به تو توکل کنیم، اگر به تو اعتماد کنیم، خداوند خوب می‌داند که عالی‌ترین‌ها را برای تمام فرزندانست به انجام می‌رسانی...

آمین و شکر در نام پر جلال عیسی مسیح

دخترت سمیه

به نام آنکه جان خرد را در بزم شاهانه‌اش بیاراست.

به نام آنکه بذر فکرت بکارید و نهال قلم را بکاشت.

به او گفت بنویس و او به نوشتن آغاز کرد.

لوح دل را چنان با قلم بیاراست که در دم نقش قلب صنوبری را به تصویر کشید.

قلب محبت را خلق کرد و محبت عشق را تمنا کرد.

به تمنای صنوبر عشق، معشوق به عرصه وجود آمد.

در دم پرتوی حسنش به تجلی دم زد.

عاشق و معشوق با هم به تماشاگه راز رفتند.

بنویس، بنویس، که من خود کلامم.

کلامم محبت است و من خود، خود محبتم.

منم که صنوبری شما لمس کرده و از روحم تو را پُر می‌کنم.

مقدس باد نام خداوند، نام عشق و نام محبت و خود محبت تا ابد الابد...

دخترت راضیه



با نگاهم عاشقانه دل به دریا می‌زنم
چون همان استر بدانم عشق چیست
غربت و درماندگی از آن کیست؟
یافتم راه وفا و عهد را

راه ایمان و صفا و صدق را ای عیسی
من که با ایمان به عیسی زنده‌ام
با همان ایمان به راهش سر دهم
شاید این چشمان و هوش بی‌نظیر

هست رازگاهی پردلیل
تا که با ایمان از آنها بگذرم
دشمنم را سخت درهم بشکنم
با درایت با همان روح القدس

با همان ایمان به امید بزرگ
از سیاهی بگذرم من زود زود
و بسازم قصری از زیبایی‌ها
من که تنها نیستم چون دیگران
یا که تنها نیستم در این جهان

فخر عالم من شوم با او که هست
زنده و جاوید با پیمان زن
دخترت اشرف



Smyrna Church (JBM)



Omid Sabooki



Smyrnachurch_jbm



@smyrna.jubal.church



Smyrna Church (JBM)



(+1) 469 793 96 88

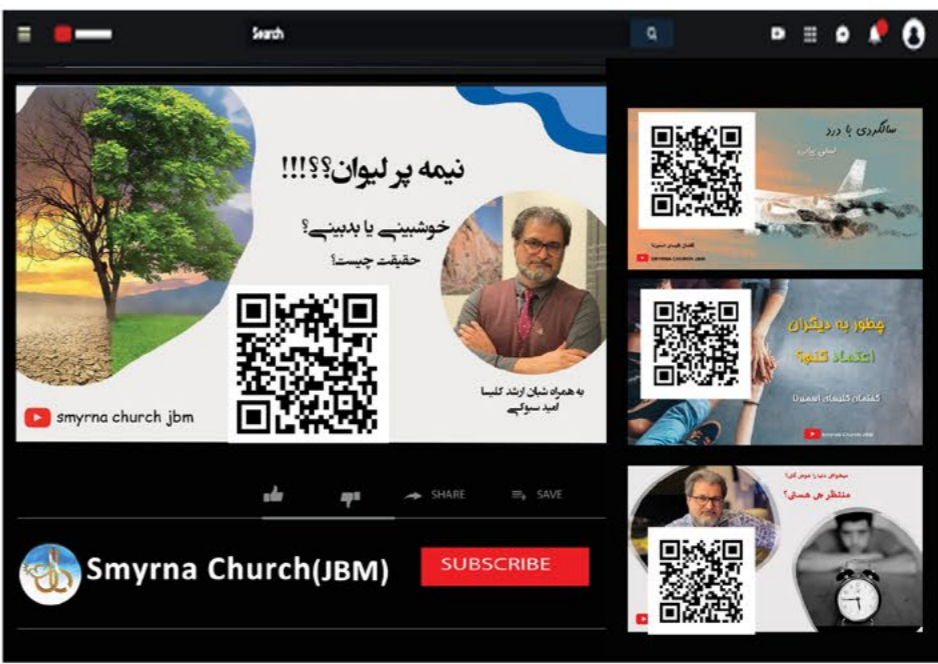


شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرسها و راههای ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.
@smyrna_church_jbm



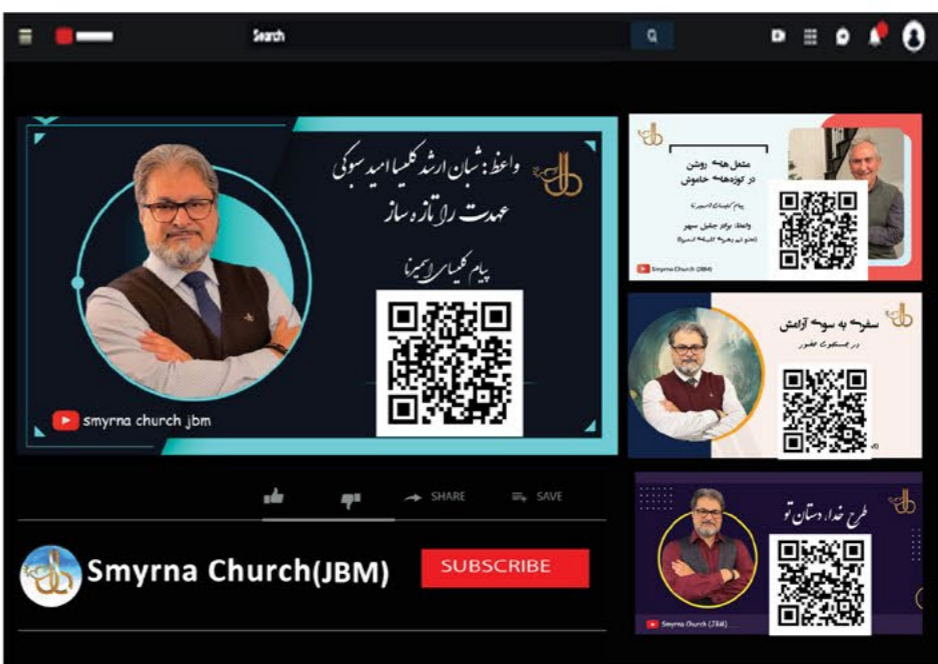
گفتمان

برای تماشای گفتمان‌های می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفتمان زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفتمان‌ها رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفتمان‌ها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم. شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راههای ارتباطی مطرح کنید.



موعظه

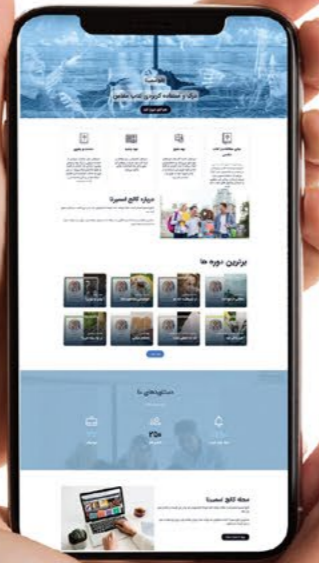
موعظه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ به وقت ایران شما می‌توانید در جلسه رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موعظه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.



در نسخه دیجیتالی مجله فرهنگ و هنر اسمیرنا کفایت روی آدرس‌ها کلیک کنید تا به طور مستقیم وارد شوید.



کالج اسمیرنا



کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تاسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.

انتشارات اسمیرنا



خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد. تمامی این خدمت‌ها تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.

Phone: (+1) 770 268 91 76, (+1) 469 793 96 88, (+90) 534 269 75 45
Email: smyrnamagazine@gmail.com, info@jubalbandministries.org

برای دریافت نسخه دیجیتالی و چاپی کتاب مقدس با ما تماس بگیرید



برای دریافت نسخه دیجیتالی و چاپی کتاب مقدس با ما تماس بگیرید

www.smyrnacollege.com



info@smyrnacollege.com



www.smyrna-magazine.com



smyrnamagazine@gmail.com



(+1) 770 268 91 76





www.smyrna-magazine.com

Copyright © 2025 by JBM
Presented By Jubal Band Ministries

JUBAL BAND presents : The Monthly magazine in Persian that promotes the biblical faith and Iranian Christian culture
please contact with us by : (+1) 770 268 9176 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45